

دومین دوره‌ی تاریخی امامت



چکیده

این دوره، پس از واقعه‌ی کربلا، با امامت امام سجاد علیه السلام آغاز می‌گردد و دوران نورانی امام باقر و امام صادق علیهما السلام را هم شامل می‌گردد. دوران امام سجاد علیه السلام، در تداوم حادثه‌ی کربلاست که تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه همه جای جهان اسلام به وجود آورد. کسی فکر نمی‌کرد که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به این گونه، با جسارت کامل به شهادت برسانند. پس از آن، ماجرای حره در مدینه بر این وحشت افزود. دهشتناک‌تر از این‌ها، انحطاط فکری مردم در سراسر دنیای اسلام بود. فروپاشی اخلاق و ارزش‌های دینی، فساد سیاسی، بر عمق این نابسامانی‌ها می‌افزود. امام سجاد علیه السلام در این شرایط

به چند کار مهم اقدام کردند؛ انتقال معارف دینی به مردم، تعمیق باورهای دینی، معرفی خود به عنوان کسی که باید در رأس هرم جامعه‌ی اسلامی قرار گیرد، ایراد خطابه، تبیین معارف دینی در قالب دعا.

در دوران امام باقر علیه السلام علاوه بر همه‌ی این‌ها، تمرکز روی انتقال معارف دینی به جامعه و گشودن مدرسه‌ای فعال و همه جانبه، که در دوران امام صادق علیه السلام، معارف جعفری به اوج خود می‌رسد و شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغات دینی گشوده می‌گردد. امام صادق علیه السلام تکیه‌ی فراوانی بر سه عنصر داشتند، حقانیت خویش، معرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام، معرفی ناکفایتی و فساد رژیم‌های حاکم اموی و عباسی و غیر اهلیت آنها برای حکومت.

واژگان کلیدی: کربلا، امام سجاده، شیعه، وحشت، حره، معارف، اهل بیت، تعمیق باورها، حقانیت.

دوره‌ی دوم تاریخ امامت

«به نظر بنده، از دوران امام سجاده علیه السلام، یعنی از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰، که دویست سال است، سه مرحله داریم.

یعنی یک مرحله و دوره شامل سه امام بزرگوار می‌شد، علی علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام؛ و مرحله و دوره‌ی دوم، که آغاز مراحل سه گانه بعدی است، دوران امام سجاده علیه السلام است.

این مرحله از سال ۶۱ هجری تا سال ۱۳۵، یعنی شروع خلافت منصور عباسی است. در این مرحله، حرکت از یک نقطه‌ای آغاز می‌شود، به تدریج کیفیت پیدا می‌کند، عمق پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، اوج می‌گیرد، تا سال ۱۳۵؛ سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است، وضع عوض می‌شود، مشکلاتی پدید می‌آید که تا حدود زیادی پیشرفت‌ها را متوقف می‌کند» (خانم‌ای، ۱۳۶۱، ۱۰).

مراحل سه گانه‌ی این دوره

«عمده‌ترین بخش این مرحله و آغازین آن را باید در زندگی امام سجاد علیه السلام مورد ملاحظه و تأمل قرار داد. این دوره، البته شامل دوره‌ی امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و بخشی از دوران امام صادق علیه السلام است، که با دشواری فراوان آغاز می‌شود. حادثه‌ی کربلا تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه همه جای دنیای اسلام وارد کرد. قتل، تعقیب و شکنجه و ظلم، سابقه نداشت. اما کشتن پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسارت خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله و بردن این‌ها شهر به شهر و بر نیزه کردن سر عزیز زهرا علیها السلام، که هنوز بودند کسانی که بوسه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن لب و دهان را دیده بودند، چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد. کسی باور نمی‌کرد که کار به این جا بکشد. اگر این مقوله که منسوب به حضرت زینب علیها السلام است درست باشد «ما توهمت یا شقیق فؤادی / کان هذا مقدراً مکتوماً»؛ بی شک اشاره به این ناباوری است و این، برداشت همه‌ی مردم بود. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دگری است. سخت‌گیری از آن چه که تا حالا حدس زده می‌شد، بالاتر است. چیزهایی تصور ناشدنی تصور شد و انجام شد. لذا یک رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را فراگرفت، مگر کوفه را آن هم فقط به برکت توابین و بعد به برکت مختار، و الا آن رعبی که در مدینه و جاهای دیگر بر اثر واقعه‌ی کربلا به وجود آمد، حتی در مکه با این که عبدالله زبیر هم بعد از چندی در آن جا قیام کرده بود، یک رعب بی سابقه در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم، اگر چه حرکت توابین در سال ۶۴ و ۶۵ یک هوای تازه‌ای را در فضای گرفته‌ی عراق به وجود آورد، اما شهادت همه‌ی آنها تا نفر آخر، مجدداً جو رعب و اختناق را بیشتر کرد و بعد از این که دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مصعب بن زبیر به جان هم افتادند و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت علیهم السلام را در

کوفه نتوانست تحمل کند و مختار به دست معصب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کم تر، و بالاخره وقتی عبدالملک بر سرکار آمد، بعد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسلام زیر نگین بنی امیه قرار گرفت، با تمام قدرت و ۲۱ سال هم عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد (همان، ۱۲).

اشاره‌ای به واقعه‌ی حرّه

«در این جا لازم است، مخصوصاً به ماجرای «حره» اشاره کنیم. در سال ۶۱، که سال حمله‌ی مسلم بن عقبه به مدینه است، که آن هم باز موجب شد بیشتر رعب و وحشت ایجاد بشود و اهل بیت علیهم السلام کاملاً در غربت بیفتند، جریان این حادثه، به طور خلاصه این است.

یزید در سال ۶۲ جوانی از سرداران شام را که بی تجربه بود بر مدینه گماشت و او برای این که شاید مدنی‌ها را با یزید مهربان کند، از یک عده از اهل مدینه دعوت کرد که بروند با یزید در شام ملاقات کنند. این‌ها بلند شدند رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند. یزید جایزه‌ی زیادی، پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم به آنها داد، ولی این‌ها که یا از صحابه و یا از اولاد صحابه بودند، وقتی دستگاه یزید را دیدند، بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند و به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدا از حکومت اعلام کرد. یزید هم مسلم بن عقبه را فرستاد و آن چنان فاجعه‌ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ، فصل‌گریه‌آور و ستم‌باری را تشکیل می‌دهد، این هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند» (همان، ۱۳).

انحطاط فکری امت اسلامی

«عامل دیگر در کنار عامل رعب و وحشت، انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که ناشی بود از بی‌اعتنایی به تعلیمات دینی در دوره‌ی بیست ساله‌ی گذشته. از بس که تعلیم دین و ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زبان پیامبر ﷺ در دوران بیست سال، بعد از سال ۴۰ هجری به این طرف محدود شده بود، مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی به شدت پوچ و توخالی شده بودند. زندگی مردم آن دوران را وقتی انسان زیر ذره‌بین می‌گذارد و آن را در لابلای تواریخ و روایات گوناگون مورد ملاحظه قرار می‌دهد، این مطلب واضح می‌شود. البته علما و قراء و محدثین و مقدسین در جامعه بودند، لکن عامه مردم دچار بی‌ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدیدی شده بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند.

در کتاب‌ها آمده است که خالد بن عبدالله قسری، که یکی از دست نشانندگان بسیار پست و دنی‌بنی‌امیه بود، «کان یفضل الخلافة علی النبوۃ» می‌گفت: خلافت از نبوت بالاتر است. استدلالی هم که می‌کرد، این بود: «ایها افضل؟ خلیفة الرجل فی اهله او رسوله الی اصحابه؟»، شما یک نفر را جانشین خودتان در میان خانواده‌تان می‌گذارید، این به شما نزدیک‌تر است یا آن کسی که به وسیله‌ی او پیامی برای کسی می‌فرستید؟ خوب، پیدا است آن کسی که در میان خانواده‌تان می‌گذارید، این به شما نزدیک‌تر است، پس خلیفه‌ی خدا (خلیفه‌ی رسول الله ﷺ هم نمی‌گفتند) خلیفة الله بالاتر از رسول الله ﷺ است! این را خالد بن عبدالله قسری می‌گفت. لابد به دیگران هم می‌گفتند. من در اشعار شعرای دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس که فحص کردم دیدم از زبان عبدالملک، تعبیر خلیفة الله در

اشعار تکرار شده که آدم یادش می‌رود که خلیفه، خلیفه‌ی پیامبر هم هست. تا زمان بنی‌عباس هم ادامه داشت و در شعر بشار بن برد که در هجو یعقوب بن داود و منصور گفته، نیز همین تعبیر آمده «ضاعت خلافتکم یا قوم فالتمسوا/ خلیفة الله بین الزق و العود»؛ حتی وقتی هم می‌خواست خلیفه را هجو کنند باز خلیفة الله می‌گفت.

همه جا در اشعار شعرای معروف آن زمان، مثل جریر و فرزدق و نصیب و صدها شاعر بزرگ و معروف دیگر وقتی مدح خلیفه را می‌سرودند، خلیفة الله می‌گفتند. این یک نمونه از اعتقادات مردم است، و ایمان این جور نسبت به مبانی دینی سست شده بود» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۱۸).

فروپاشی ارزش‌های اخلاقی

«در این دوره، اخلاق مردم نیز به شدت خراب شده بود. نکته‌ای را من در خلال مطالعه‌ی کتاب *اغانی ابوالفرج* باز یافتم و آن این که در سال‌های حدود ۸۰ و ۹۰ هجری تا ۵۰، ۶۰ سال بعد از آن بزرگ‌ترین خواننده‌ها، نوازنده‌ها، عیاش‌ها و عشرت طلب‌های دنیا، یا از مدینه و یا از مکه، هر وقت خلیفه در شام دلش تنگ می‌شد و هوس غنا می‌کرد و خواننده و نوازنده‌ی برجسته‌ای می‌خواست کسی را از مدینه یا مکه، که مرکز خواننده‌ها و نوازنده‌های معروف و مغنی‌ها و خنیاگران برجسته بود، برای او می‌بردند.

بدترین و هرزه‌سراترین شعرا در مکه و مدینه بودند. مهبط وحی الهی و زادگان اسلام، مرکز فحشا و فساد شده بود. خوب است ما این حقایق تلخ را درباره‌ی مکه و مدینه بدانیم. متأسفانه در آثار رایج ما از زندگی ائمه علیهم‌السلام از چنین چیزها اثری نیست.

در مکه شاعری بود به نام عمرو بن ابی ربیع، یکی از آن شاعرهای

عربان گوی بی پردهی هرزه، و البته در اوج قدرت و هنر شعری، (داستان‌های او و این که این قبیل شاعران چه می‌کردند یک فصل مشبعی از تاریخ غم‌بار آن روزگار است و طواف و رمی جمرات و دیگر مشاهد مقدس، شاهد هرزگی و فساد آنهاست. و شعر:

بدا لی منها معصم حین جمرت و کفّ خضیب زینت بنبان
 فوالله ما ادری و ان کنت دارياً بسبع رمین الجمرام بثمان.

که در مغنی خوانده‌ایم، مربوط به همین اوضاع است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵،

۱۸).

«وقتی این عمرو بن ابی ربیعہ مرد، روای می‌گوید در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند. هر جا می‌رفتی مجموعه‌هایی از جوان‌ها نشسته بودند و تأسف می‌خوردند بر مرگ عمرو بن ابی ربیعہ. کنیزکی را دیدم که دنبال کاری می‌رود و همین طور اشک می‌ریزد و گریه و زاری می‌کند؛ تا رسید به جمعی از جوانان، گفتند: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ گفت: به خاطر این که این مرد از دنیا رفت. یکی گفت: غصه مخور، شاعر دیگری در مکه هست به نام حارث بن خالد مخزومی، او هم مثل عمرو بن ابی ربیعہ شعر می‌گوید و یکی از شعرهای او را خواند، وقتی کنیزک این شعر را شنید، اشک‌های خود را پاک کرد و گفت: «الحمد لله الذی لم یخل حرمه» خدا را شکر که حرمش را خالی نگذاشت»^۱ و^۲ (همان).

«این وضع اخلاقی مردم مدینه است. داستان‌های زیادی را شما می‌بینید از شب‌نشینی‌های مردم مکه و مدینه، و نه فقط در بین افراد طبقه‌ی پست و پایین، بین همه جور مردم، آدم‌گدای گرسنه‌ی بدبختی مثل اشعث طماع که شاعر و دلچک بود و مردم معمولی کوچه و بازار، تا آقازاده‌های معروف قریش و بنی‌هاشم که من مایل نیستم از آنها اسم

بیاورم، چهره‌های معروفی از آقازاده‌های قریش، چه زنان و چه مردان، جزء همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند. در زمان امارت همین شخص (حارث بن خالد) روزی عایشه بنت طلحه در حال طواف بود و این امیر به او تعلق خاطری داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام شود، او دستور داد اذان نگویند. به او ایراد کردند، که تو برای خاطر یک نفر که دارد طواف می‌کند، می‌گویی نماز مردم را به تأخیر اندازند؟ گفت: به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید، می‌گفتم اذان نگویند!» (خانه‌ای، ۱۳۶۵، ۱۱۹).

فساد سیاسی

«عامل دیگر، مسأله‌ی فساد سیاسی بود. اغلب شخصیت‌های بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی که به وسیله‌ی رجال حکومت برآورده می‌شد، داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش، قبلاً شاگرد امام سجاده علیه السلام هم بود، به آن چنان وضعیتی می‌افتد که آن نامه‌ی معروف امام سجاده علیه السلام به وی صادر می‌شود^۳، که در حقیقت، نامه‌ای است برای تاریخ و نشان دهنده‌ی این است که او به چه وابستگی‌هایی دچار بوده است و امثال محمد بن شهاب زهری زیاد بودند. یک مطلبی را مرحوم مجلسی رحمته الله علیه نقل می‌کند از ابن ابی الحدید، که تکان دهنده است: مجلسی در بحار از قول جابر نقل می‌کند که امام سجاده علیه السلام فرمودند: «ماندری کیف نضع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله ضحکوا» (نه فقط قبول نمی‌کنند، بلکه به تمسخر می‌خندند) و ان سکتنا لم یسعنا. بعد ماجرای را ذکر می‌کند که حضرت، حدیثی را نقل کردند برای جمعی، کسی در بین آن جمع بود، استهزا کرد و قبول نکرد. بعد دوباره سعید بن

مسیب و زهری می‌گوید که از منحرفین بودند. (که البته در مورد سعید بن مسیب، بنده قبول نمی‌کنم و دلایل دیگری هست که وی جزء حواریون امام علیه السلام بوده، اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر همین جور است). ابن ابی الحدید، عده زیادی از شخصیت‌ها و رجال آن زمان را نام آورده است که این‌ها همه از اهل بیت علیهم السلام منحرف بودند و آنگاه از امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «ما بمكة والمدینة عشرون رجلاً یحبونا» بیست نفر در همه‌ی مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۲۰).

«این هم وضع دوران امام سجاد علیه السلام است. در آن وقتی که ایشان می‌خواهد کار عظیم خود را شروع کند، و این همان دورانی است که امام صادق علیه السلام بعدها فرمودند: «ارتد الناس بعد الحسین الا ثلاثة» یعنی بعد از ماجرای عاشورا فقط سه نفر ماندند، و سه نفر را اسم می‌آورند. ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم (البته علامه شوشتری احتمال می‌دهند که جبیر بن مطعم درست نیست و حکیم بن جبیر بن مطعم است و در بعضی نقل‌ها محمد بن جبیر بن مطعم است. در بحار روایاتی هم هست که چهار نفر را ذکر می‌کند و در بعضی روایات پنج نفر را، این‌ها با هم قابل جمع‌اند).

این وضع امام سجاد علیه السلام که در یک چنین وضعیتی آن حضرت علیه السلام مشغول کار خودشان می‌شوند. حالا امام سجاد علیه السلام باید چه کار بکند؟» (همان).

مسئولیت‌های سه گانه‌ی امام سجاد علیه السلام

امام اگر بخواهند آن هدف را تعقیب کنند، سه مسئولیت بر دوش خود حس می‌کنند.

«اولاً باید معارف دین را به مردم زمان خودشان تعلیم بدهند. ما اگر بخواهیم حکومت اسلامی به وجود بیاوریم، امکان ندارد بدون این که مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم، بتوانیم آن چنان حکومتی را داشته باشیم. بنابر این کار اول این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده شود.

کار دوم این است که به خصوص مسأله‌ی امامت، یک مسأله‌ی مهجوری شده و کاملاً از ذهن‌ها دور شده و باید معنا شده، برای مردم تشریح و در ذهن‌های مردم بازسازی بشود. امامت یعنی چه؟ کی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ چون بالاخره جامعه امام داشت و آن، عبدالملک بود، مردم او را امام می‌دانستند، پیشوای جامعه بود. درباره‌ی امام عرض خواهم کرد که آن برداشتی که ما در طول این چند قرن از معنای امام داشتیم به کلی متفاوت است با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته است.

در آن زمان، هم موافقین و هم مخالفین ائمه علیهم‌السلام، امام را به همان معنایی می‌دانستند که ما امروز می‌دانیم و می‌گوییم. امام امت و رهبر ملت، یعنی حاکم دین و دنیا. برداشت ما در طول این دو سه قرن اخیر از امام چیز دیگری بود. برداشت ما این بود که جامعه یک نفری دارد که او از مردم مالیات می‌گیرد، مردم را به جنگ می‌برد، مردم را به صلح می‌خواند، امور مردم را اداره می‌کند، ادارات دولتی را درست می‌کند، دولت تشکیل می‌دهد، قبض و بسط می‌کند، او اسمش حاکم است. یک طرف دیگر هم آن طرف است که دین مردم را درست می‌کند، اعتقاد مردم را درست می‌کند. قرائت نماز مردم را درست می‌کند و کارهایی دیگر از این قبیل. آن هم اسمش عالم است. امام هم در دوران خودش، به مثابه عالم در قرون بعد است. خلیفه، کار خودش را می‌کرد. او هم دین

مردم را درست می‌کرد یا اخلاق مردم را درست می‌کرد. در طول قرن‌های اخیر برداشت ما از امام این بوده است.

در حالی که در صدر اسلام، برداشت همه از امام غیر این است. امام یعنی پیشوای جامعه، پیشوای دین و دنیا. بنی‌امیه چنین منصبی را ادعا داشتند، همان مخمورهای غرق شده در لهو و لعب دنیا همه همین ادعا را داشتند. آنها هم خودشان را امام می‌دانستند. پس به هر حال جامعه امام داشت. امامش عبدالملک بود. امام سجاد علیه السلام، باید برای مردم، معنای امامت را، جهت امامت را، شرایط امامت را، آن چیزهایی که امام ناگزیر از آنهاست و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمی‌تواند امام باشد، این‌ها را برای مردم تشریح بکند.

کار سوم، این که خودش را معرفی کند، که من امامم، یعنی آن کسی که باید در آن جا قرار بگیرد، من هستم.

این، سه کاری است که امام سجاد علیه السلام باید می‌کرد. بیشترین تلاش را امام علیه السلام بر روی آن کار اول گذاشت. چون همان طور که گفتیم زمینه، زمینه‌ای بود که نوبت به مسأله‌ی «من امامم» نمی‌رسید. باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید جهت‌گیری معنوی، که لب‌اللباب دین و روح اصلی دین است، دوباره در جامعه احیا می‌شد. لذا شما می‌بینید اکثر زندگی امام سجاد علیه السلام و کلمات آن حضرت علیه السلام زهر است؛ همه‌اش زهر، حتی در شروع یک سخن مربوط به هدف‌های سیاسی نیز می‌فرماید: «ان علامة الزاهدین فی الدنيا الراغبین عنها فی الاخرة» تا آخر و یا در یکی از کلام‌های خود دنیا و رنگ و لعاب مادی آن را، که برای همه جاذبه داشت، این طور توصیف می‌کند:

«الاخر یدع هذه اللماظة لاهلها، فلیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها

بغیرها».

کلمات امام سجاده علیه السلام، بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است، اما معارف را در لباس دعا بیان می‌کند، چون همان طور که گفتیم اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمی‌داد که امام سجاده علیه السلام با مردم بی‌پرده و صریح حرف بزند. نه فقط دستگاه‌ها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند، اصلاً آن جامعه، یک جامعه‌ی نالایق و تباه شده و ضایع بود که باید بازسازی می‌شد. ۳۴، ۳۵ سال از سال ۶۱ تا ۹۵ زندگی امام سجاده علیه السلام، این طور گذشت. البته هر چه می‌گذشت بهتر می‌شد، لذا در همان حدیث «ارتد الناس بعد الحسین» امام صادق علیه السلام سپس می‌فرماید: «ثم ان الناس لحقوا و كثروا»، بعداً مردم ملحق شدند و ما می‌بینیم که همین طور است.

کادر سازی تشکیلاتی

امام سجاده علیه السلام دست به یک کار مهم استراتژیک زدند، یعنی کادر سازی تشکیلاتی. در کتاب شریف تحف العقول، چند فقره کلام طویل از امام سجاده علیه السلام نقل شده است. لحن این احادیث و نحوه‌ی آنها نشان دهنده‌ی کاری است که امام سجاده علیه السلام می‌کرد. یکی از آن سه حدیث معلوم است که خطاب به عامه‌ی مردم است؛ با یا ایها الناس شروع می‌شود. در این خطاب تذکر به معارف اسلامی است.

در این جا کلمات امام علیه السلام را، که در کتاب تحف العقول نقل شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. در فرمایشات امام سجاده علیه السلام چند نوع مطلب مشاهده می‌کنیم. یک نوع، بیاناتی است که خطاب به عامه‌ی مردم است، که به یک نمونه اشاره می‌کنیم.

«موعظته لسائر اصحابه و شیعتہ و تذکیرہ ایاہم کل یوم جمعة؛ ایها الناس

اتقوا الله واعلموا انكم اليه راجعون، فتجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و ما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه املاً بعيداً و يحذركم الله نفسه، و يحك يا بن آدم الغافل و ليس مغفولاً عنه، ان اجلك اسرع شيء اليك قد اقبل نحوك حثيثاً يطلبك و يوشك ان يدركك فكان قد اوفيت اجلك و قد قبض الملك روحك و صيرت الى قبرك و حيداً، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكاك منكر و نكير لمسألتك و شديد امتحانك، الا و ان اول ما يسألنوك عن ريك الذي كنت تعبد و عن نبيك الذي ارسل اليك، و عن دينك الذي كنت تدين به، و عن كتابك الذي كنت تتلوه، و عن امامك الذي كنت تتولاه، و عن عمرك فيما افيتت و عن مالك من اين الكسبته و فيما انفقته، فخذ حذرك و انظر لنفسك و اعد الجواب قبل الامتحان و المسألة و الاختيار، فان تك مؤمناً عارفاً بدينك متبعاً للصادقين موالياً لاولياء الله لقاك الله حجتك و انطق لسانك بالصواب فاحسنت الجواب و لبشرت بالحياة و الرضوان من الله، و استقبلك الملائكة بالروح و الريحان، و ان لم تكن كذلك تلجلج لسانك و دحضت حجتك و عيبت عن الجواب و بشرت بالنار و استقبلت الملائكة العذاب فيزل من حميم و تصلية جحيم» (ابن شعبه الحراني، ۱۳۶۳، ۲۴۹)؛ اين موعظه، در جمعی ادا شده که اصحاب حضرت علیه السلام و خویشان و شیعیان حضرت علیه السلام در روز جمعه در محفلی گرد می آمده اند، که معلوم است دایره‌ی مخاطبین دایره‌ی وسیعی است که این نکته از قرائن موجود در روایت دانسته می شود. خطاب در آغاز با یا ایها المؤمنون، یا ایها الاخوة نیست، بلکه خطاب، یا ایها الناس است که خطابی عام است.

البته در این روایت چیزی که دستگاه را به صورت صریح، مورد مؤاخذة و عتاب قرار دهد وجود ندارد، صرفاً بیان عقاید، بیان آن چه که انسان باید بداند و یاد آوری اعتقادات و معارف اسلامی است و زبان هم، زبان موعظه است.

می فرماید: ای مردم، تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که به او

باز می‌گردید. پس هر عملی را که انجام داده، به تمام و کمال خواهد دید، از خیرات و بدی‌ها، که از بدی‌ها اگر باشد، دوست می‌دارد بین او و عملش فاصله‌ای طولانی باشد. خداوند شما را از خویش بر حذر می‌دارد. وای بر تو ای فرزند آدم که خود غافل و ولی از تو هرگز غفلتی نیست (در مشاهده اعمال) اجل تو سریع‌ترین امر به تو است. اجلت به سوی تو می‌آید و به زودی تو را درمی‌یابد، ناگاه مدتت به پایان رسیده و ملک‌الموت، روح را قبض نموده و به روی قبرت به تنهایی خواهی رفت. روح به سوی تو باز خواهد گشت و ملک‌های دوگانه، نکیر و منکر بر تو برای سؤال کردن وارد می‌شوند و برای امتحان شدیدت. آگاه باش، اولین چیزی که از تو سؤال می‌شود از خدایی است که او را عبادت می‌کنی.

در این فقره از شناخت خدا و فهمیدن توحید و درک حضور خدا پرسش می‌شود که بنیادی‌ترین مسأله در گرایش توحیدی است. در مرحله‌ی بعدی از دینت می‌پرسند، که بدان اعتقاد داری. سؤال نکیر و منکر از حوزه‌ی دیانت، بعد از توحید، بزرگ‌ترین پرسش است که: «چگونه تدین سپرده‌ای و چگونه دین را در اندیشه داری و چگونه آن را در عمل ظاهر می‌کنی؟»؛ اعم از اخلاقیات و عقاید و سیاسات و روابط حقوقی و سیاسی و...

در مرحله‌ی بعدی، از پیامبرت پرسش می‌کنند، که چگونه او را شناخته‌ای و چگونه در راه و روش و سیره‌ی رفتاری او قرار گرفته‌ای. و از کتابی که خداوند بر تو فرستاده می‌پرسند که چگونه تلاوتش کرده و باید می‌کرده‌ای.

پرسش از امامت

آن گاه می فرماید: «و عن امامك الذی كنت قتولاه»

از امام تو می پرسند که رشته ی ولایتش را برگردنت نهاده ای.

مسئله ی امامت را در این جا مطرح می فرماید. در زبان ائمه علیهم السلام، مسئله ی امامت، یعنی حکومت. فرقی بین مسئله ی امامت و مسئله ی ولایت در زبان ائمه علیهم السلام نیست. اگرچه ولی و امام ممکن است معنای متفاوتی داشته باشند، اما مراد از این دو مسأله (مسئله ی امامت و ولایت) در زبان ائمه علیهم السلام یکی است. امامی که در این جا ذکر می کند، یعنی آن کسی که هم متکفل ارشاد و هدایت تو است، از نظر دینی و هم متکفل اداره ی امور زندگی تو است، از نظر دنیا؛ یعنی جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و بالاخره امام، یعنی رهبر جامعه، که هم اداره ی دینی مردم و هم اداره ی دنیایی و شؤون حکومتی و اجتماعی و سیاسی آنها به دست او است» (خامنه ای، ۱۳۶۱، ۳۶).

«امام صادق علیه السلام وقتی که می آمدند در منی یا عرفات، فریاد می کشیدند: یا ایها الناس ان رسول الله و هو الامام؛ پیغمبر امام بود. امام یعنی آن کسی که هم امور دینی مردم در دست او است و هم امور دنیایی مردم ... وقتی که امام سجاد علیه السلام می فرمایند از امامت در قبر از تو سؤال می کنند، یعنی به تو می گویند که «آیا تو امام درستی انتخاب کرده بودی؟» و آن کسی که بر تو حکومت می کرد، آن کسی که رهبری جامعه ات به دست او بود، آیا او به راستی امام بود؛ به راستی او همان کسی بود که خدا به امامت او راضی بود. با این مطلب، مردم را نسبت به مسأله حساس می کند، بیدار می کند. به این وسیله امامت را که آن روز دستگاه بنی امیه مایل نبود به کلی راجع به آن صحبتی بشود، امام در روال موعظه، در ضمن یک گفتار خطابی به عامه ی مردم، در ذهن مردم بیداری ایجاد

می‌کند و آنها را زنده می‌کند، این یکی از روش‌های خیلی آرام امام سجاد علیه السلام است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۱، ۳۸).

دو نکته‌ی کلیدی در این خطاب

«در این خطاب امام به عامه‌ی مردم، دو نکته‌ی کلیدی قرار گرفته است. اول این که این بیانات امام علیه السلام، که خطاب به عامه‌ی مردم است، از نوع آموزش نیست، از نوع تذکر و یادآوری است. یعنی در این بیان، امام نمی‌نشیند، مسأله‌ی توحید را برای مردم باز کند و بشکافد یا مسأله‌ی نبوت را برای مردم تفسیر کند، بلکه تذکر می‌دهند، یادآوری می‌کنند. از مسأله‌ی نبوت چرا؟ به خاطر این که در جامعه‌ی آن روز که امام سجاد علیه السلام در آن زندگی می‌کردند، هنوز فاصله تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر نشده بود که عقاید اسلامی به کلی انحراف پیدا کند و تحریف بشود. در آن روز بسیار کسانی بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند و دوران خلفای راشدین بر آنها گذشته بود و ائمه‌ی بزرگ خودمان، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دیده بودند و از لحاظ نظام اجتماعی، آن چنان وضعی پیش نیامده بود که مردم نسبت به مسأله‌ی توحید و نبوت یا نسبت به مسأله‌ی معاد و قرآن دچار اشتباه و تحریف بنیانی و اصولی باشند. بله، یادشان رفته بود، زندگی مادی موجب شده بود که مردم، فکر اسلام و فکر اعتقاد به اسلام و گرایش به آن را به کلی فراموش کنند. فکر این که در زندگی انسان، برای مسابقه در معنویات و خیرات میدانی وجود دارد، از ذهن مردم خارج شده بود و کسی به فکر فراگرفتن این نبود. اگر هم فرامی‌گرفتند، ظواهر و امور سطحی را فرامی‌گرفتند. برداشتی را که مردم در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین در دوران متصل به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از توحید داشتند، آن احساس و آن حساسیت را

و آن درك را این مردم نداشتند؛ احتیاج به تذکر داشت که این درك را فراموش نکنند. چیزی نبود که تحریف شده باشد، تا بخواهند آن را تصحیح کنند» (همان، ۳۹).

«خلاصه‌ی مطلب این که در دوران امام سجاد علیه السلام، چیزی که حاکی از برگشت از تفکرات اسلامی، حتی به وسیله‌ی حکام باشد، وجود ندارد. البته در یک مورد به نظر من می‌رسد و آن شعر یزید است، که یزد در مجلسی که اسرای اهل بیت علیهم السلام را وارد می‌کنند، شعری را از روی سرمستی خواند و گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحی نزل

یعنی بنی‌هاشم با حکومت بازی می‌کردند و مسأله‌ی دین و وحی و خبر آسمانی مطرح نبوده ... در این مورد هم می‌توان گفت، که اگر غلطی کرده بود، مست بوده و در حالت مستی این سخن را گفته است و الا خود عبدالملک یا حجاج، کسانی نبودند که آشکارا با اندیشه‌ی توحید یا اندیشه‌ی نبوت مخالفت کنند. عبدالملک مروان کسی بود که آن قدر قرآن تلاوت می‌کرد که یکی از قراء قرآن شناخته شده بود، منتهی وقتی که به او خبر دادند تو خلیفه شده‌ای و به حکومت رسیدی، قرآن را بوسید و کنار گذاشت و گفت: هذا فراق بینی و بینک؛ یعنی دیدار من و تو به قیامت افتاد» (همان، ۴۱).

«نکته‌ی دوم، همانی است که قبلاً اشاره کردم که امام، در این بیان عمومی هم ناگهان بر روی مسأله‌ی امامت تکیه می‌کند، یعنی در خلال مسائل اسلامی که می‌گوید، مثل این است که مثلاً در دوران رژیم شاه کسی با شما حرف بزند، آقایان به فکر خدا باشید، به فکر مسأله‌ی توحید باشید، به فکر مسأله‌ی نبوت باشید، به فکر مسأله‌ی حکومت باشید. همین مسأله‌ی حکومت ... وقتی به زبان موعظه، در زبان یک آدم زاهد و عابد

بیان می‌شود، برای دستگاه قابلیت قبول پیدا می‌کند، یعنی توجه دادن به مقوله‌ی امامت در رهبری صالح است» (همان، ۴۱).

در این موعظه‌ی کلی، امامت در ردیف بزرگ‌ترین مسائل اسلامی مطرح می‌شود و به نوعی هشدار دهنده است که در فکر انسان این مسأله را ایجاد می‌کند که امام علیه السلام، در اندیشه‌ی کادر سازی تشکیلاتی بوده‌اند.

ادامه‌ی موعظه‌ی امام سجاده علیه السلام

«و عن مالك من این الكتسبته و فيما انفقته ...

و از مالت می‌پرسند که از کجا به دست آوردی‌اش و در چه موردی مصرفش نمودی، پس بر حذر باش و به خودت و اعمالت بنگر و جوابت را برای نکیر و منکر آماده ساز، قبل از این که به بوته‌ی پرسش و آزمون در آیی.

پس اگر مؤمن باشی و شناسای دینت باشی و پیرو صادقین باشی و دوستدار اولیای خدا باشی، خداوند دلیل روشن را به تو القاء می‌کند و زبانت را به بیان حقیقت گویا می‌سازد. پس اگر نیکو جواب دادی، به رضوان و بهشت الهی بشارت داده خواهی شد و ملائکه با شادمانی از تو استقبال می‌نمایند و اگر این گونه نباشی، زبانت بند می‌آید و به پراکنده گویی و لغزش گرفتار می‌شود و دلیل‌های روشن از پیشت غایب می‌گردند و از جواب ناتوان خواهی شد و ملائکه‌ی عذاب به استقبال تو درخواهند آمد و تو را به آب‌های سوزان جهنم و آتش آن گرفتار می‌سازند» (همان، ۴۲).

خطابی پرشور و حماسی

«خطاب دیگری را امام سجاده علیه السلام به عموم مردم دارد که حقیقتاً جنبه‌ی

حماسی دارد. این کلام هم جنبه‌ی موعظه‌ای و نصیحت دارد، اما در واقع پر از نکات کلیدی و حماسی است.

« کفانا الله و ایاکم کید الظالمین و بغی الحاسدین و بطش الجبارین، ایها المؤمنون لا یفتنکم الطواغیت و اتباعهم من اهل الرغبة فی الدنیا، المائلون الیها، المفتونون بها، المقبولون علیها، و علی حطامها الهامد و هشیمها البائد غداً و احذورا ما حذرکم الله منها و ازهدوا فیما زهدکم الله فیہ منها، و لا تترکوا الی ما فی هذه الدنیا رکون من اعدھا داراً و قدراً، و بالله ان لکم مما فیها علیها دلیلاً من زینتها و تصریف ایامها و تغییر انقلابها و مثلاتها و تلاعبها باهلها، و انها لترفع الحمیل و تصنع الشریف و تورد النار اقواماً عذاً، خفی هذا معتبر و مختبر و زاجر لمنتبھ.

و ان الامور الواردة علیکم فی کل یوم و لیلة من مظلمات الفتن و حوادث البدع و سنن الجور و بوائق الزمان و هیبة السلطان و وسوسة الشیطان، لتثبط القلوب عن نیتها، و تذهلها عن موجود الهدی و معرفة اهل الحق الا قلیلاً من عصم الله عز و جل فلیس یعرف تصرف ایامها و تقلب حالاتها و عاقبة ضرر فتنها الا من عصم الله و نهج سبیل الرشد و سلك طریق القصد، ثم استعان علی ذلك بالزهد، فکدر الفکر و اتعظ بالعبر و ازدجر، فزهد فی عاجل بهجة الدنیا و تجافی عن لذتها و راغب فی دائم نعم الاخرة ... و شنأ الحیة مع الظالمین ... فعند ذلك نظر الی ما فی الدنیا بعین نيرة حدیة النظر، و ابصر حوادث الفتن و ضلال البدع و جور الملوك الظلمة ... فاستعینوا بالله و ارجعوا الی طاعة و طاعة من هو اولی بالطاعة ...» (ابن شعبه الحرانی، ۱۳۶۳، ۲۵۳).

خداوند ما و شما را از مکر ظالمان و گردن فرازی حسودان و غلبه‌ی جباران بر حذر دارد. ای مؤمنان، طواغیت شما را فریب ندهند، و پیروان آنها که رغبت به دنیا دارند سبب گمراهی تان نشوند؛ همان‌هایی که میل به دنیا کرده‌اند و به وسیله‌ی دنیا فریب خورده‌اند و رو به متاع پست دنیا آورده‌اند و بر متاع تیره و خشکیده‌ی هلاک شده از متاع دنیا، بر حذر

باشید از آن چه که خداوند شما را از آن بر حذر داشته و میل مکنید به این دنیا، میل و گرایش کسی که آن را دار قرار و امن پنداشته. دلیل روشنی وجود دارد که دنیا در حال گذر است و با فرزندان خود بازی می‌کند. انسان پست را بلند مرتبه کرده و انسان شریف را خوار می‌گرداند و اقوامی را در آینده به جهنم وارد می‌سازد. در این مطلب، عبرتی و آزمونی و بازدارنده‌ای برای اهل بصیرت و خرد است.

همانا اموری که در هر روزی بر شما وارد می‌شود از لغزش‌های فتنه‌ها و حوادث نو و بدعت‌گونه و سنت‌های جور و ظلم و ترس سلطان و وسوسه‌ی شیطان، این امور قلب‌ها را از قصد دنیا باید بازدارد، چنان که اهل حق چنین بوده‌اند. همانا این تغییرات عبرت‌گونه را درک نمی‌کند مگر کسی که خدا او را از لغزش‌ها در امان داشته و بر راه رشد و هدایت قرار دارد. پس با زهد این گرایش را تقویت کرده و به عبرت‌ها موعظه و پند می‌گیرد. پس در زندگی زودگذر دنیا زهد می‌ورزد و از لذت‌هایش دوری می‌کند و در نعمت‌های ابدی آخرت رغبت می‌کند و زندگی با ستمگران را پست می‌شمارد. در این صورت است که به دنیا نظری عمیق و نورانی کرده و از حادثه‌های فتنه‌گونه و گمراهی‌های بدعت‌ها و جور ظالمین در امان می‌ماند.

پس از خدا یاری بجوئید و باز گردید با طاعت خدا و اطاعت کسانی که سزاوار به اطاعت می‌باشند.

«شما درست امام سجاده علیه السلام را در این چهره ترسیم کنید و ببینید از امام سجاده علیه السلام، چگونه شخصیتی در ذهنتان تصور می‌کنید؟ آیا باز هم همان امام مظلوم کم حرف بیماری که هیچ به کار زندگی کاری ندارد در ذهن می‌نشیند؟

امام علیه السلام، یک عده از مؤمنین و دوستان و طرفداران و هواداران

خودش را جمع کرده و دارد با این کیفیت آنها را از نزدیک شدن به دستگاه‌های ستمگر زمان و از فراموش کردن مبارزه منع و نهی می‌کند، و نمی‌گذارد که آنها از طریق مبارزه منحرف بشوند. امام علیه السلام دارد آنها را شاداب و با طراوت و سرزنده نگه می‌دارد، برای روزی که بتواند از وجودشان در راه ایجاد حکومت اسلامی استفاده کند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۱، ۴۷).

فلسفه‌ی امامت و رهبری

«در این کلمات نورانی، همچنین امام علیه السلام، به فلسفه‌ی امامت و رهبری پرداخته‌اند.

به مردم می‌گوید: شما یادتان است که در گذشته چقدر فشار از سوی حکام جائز بر شما وارد آمد؟ منظور، فشارهایی است که بر پیروان اهل بیت علیهم السلام در دوران معاویه، یزید و مروان پیدا شد. اشاره‌ی امام به واقعه‌ی حره، واقعه‌ی عاشورا، شهادت حجر بن عدی و رشید هجری و ده‌ها حادثه‌ی مهم و معروف دیگر است که پیروان اهل بیت علیهم السلام در طول زمان گذشته، آنها را تجربه کرده بودند و در ذهنشان بود. امام علیه السلام می‌خواهد از تجربه‌های گذشته و از یادآوری این خاطرات تلخ، مردم را در مبارزه‌شان ثابت قدم تر کند.

«فلعمری استدبرتم من الامور الماضية في الايام الخالية، من الفتن المتراكمة و الافهاك فيها ما تستدلون به على تجنب الفواة...»؛ به جان خودم قسم، شما از جریان‌های گذشته در دوران‌های پیشین که پشت سر گذاشته‌اید، از فتنه‌های انباشته و متراکم و غرق شدن در این فتنه‌ها، حوادث و تجربه‌هایی را می‌توانید از آن آزمایش‌ها استفاده کنید و به آنها استدلال بر اجتناب و دوری از گمراهان و اهل بدعت و مفسدین در زمین بنمایید.

یعنی شما تجربه در دستتان هست و می‌دانید که اهل بغی و فساد، یعنی همین حکام جور هنگامی که مسلط شوند با شما چگونه عمل خواهند کرد. شما با استناد به آزمون گذشته، هم اکنون می‌دانید که باید از این‌ها جدا شوید و از این‌ها فاصله بگیرید و در مقابل این‌ها صف آرایی نکنید. امام علیه السلام در خلال این بیان، مسأله‌ی امامت را به طور صریح مطرح می‌کند، یعنی همان مسأله‌ی خلافت و ولایت بر مسلمین و حکومت بر مردم و اداره‌ی نظام اسلامی. امام علیه السلام به صراحت مسأله‌ی امامت را مطرح می‌کند.

«فقدموا امر الله و طاعته و طاعة من اوجب الله طاعته»؛ فرمان خدا و اطاعت او را مقدم بدانید و همچنین اطاعت کسی را که خدا اطاعتش را واجب فرموده است.

امام علیه السلام، در این جا فلسفه و مبنای امامت را از نظر شیعه معین می‌کند. چه کسی باید بعد از خدا مورد اطاعت قرار گیرد؟ کسی که خدا اطاعت او را واجب کرده است. اگر مردم می‌خواستند روی این مسأله فکر کنند، خیلی آشکارا به این نتیجه می‌رسیدند که اطاعت عبدالملک واجب نیست، چون ممکن نیست خدا اطاعت عبدالملک را واجب کرده باشد. عبدالملک با آن همه ظلم و جور و فساد و بغی، پیداست که شایسته‌ی اطاعت نیست. امام علیه السلام، این جا مسأله‌ی امامت را ذکر می‌کند، سپس برای این که تنها شبهه‌ای هم که در ذهن مستمعانشان وجود دارد از بین برود، می‌فرماید: «ولا تقدموا الامور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت و فتنة زهرة الدنيا بين يدي امر الله و طاعته اولی الامر منكم»؛ آن چه که بر شما پیش می‌آید از طاغوت‌ها، یعنی عبدالملک‌ها، آن را در قبال طاعت خدا و مقدم بر اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت اولی الامر واقعی قرار ندهید، که خود به نوعی روشنگری نسبت به مسأله‌ی امامت و گزینش

امام مفترض الطاعة از جانب خداوند است، نه پیشوای ستمگری همچون عبدالملک مروان» (همان، ۴۹).

اهداف امام سجاده علیه السلام

«از مجموع بیانات و موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی امام سجاده علیه السلام به دست می‌آید که امام سجاده علیه السلام چند هدف مهم را در دوران امامت خودشان مورد توجه و مد نظر قرار داده بودند.

۱) ایجاد حکومت اسلامی؛ که از موضع‌گیری‌ها، کارسازی‌ها، معارضات و ادعیه‌ی آن حضرت، این نکته‌ی مهم به خوبی دانسته می‌شود.

۲) تبیین درست اندیشه‌ی اسلامی؛ ائمه علیهم السلام حاملان واقعی اندیشه‌ی اسلامی اند و امام سجاده علیه السلام، اندیشه‌های بلندی را منتقل می‌کند که مبنای کار امامان و فرزندان ایشان علیهم السلام، در دوره‌های بعد قرار می‌گیرد.

«بزرگ‌ترین نقش امام سجاده علیه السلام این است که تفکر اصیل اسلامی، یعنی توحید و نبوت، مقام معنوی انسان و ارتباط انسان با خدا و بقیه‌ی چیزها را تدوین کرده است و مهم‌ترین نقش صحیفه‌ی سجادیه همین بود. شما صحیفه‌ی سجادیه را در نظر بگیرید، سپس اوضاع فکری اسلامی مردم آن دوران را در نظر بگیرید، خواهید دید این‌ها چقدر با هم فاصله دارد. در همان وقتی که همه‌ی مردم دنیای اسلام، در جهت مادی‌گری و به سوی حرکات و انگیزه‌های مادی سیر می‌کردند و از شخص خلیفه، که عبدالملک مروان است، تا علمای اطراف او (از جمله محمد بن شهاب زهری که از علمای درباری بود)، همه فکر خودخواهی و دنیاخواهی را تعقیب می‌کنند. امام سجاده علیه السلام به مردم خطاب می‌کند و چنین می‌فرماید: «الا حریدع هذه اللهاظة لاهلها»؛ آیا آزادمردی نیست که این پس مانده‌ی دهان سگ را برای اهلش بگذارد؟»

تفکر اسلامی در این جمله عبارت است از هدف‌گیری معنویات و حرکت در راه رسیدن به آرمان‌های معنوی و اسلامی و انسان را در رابطه با تکالیف قرار دادن. و این، درست نقطه مقابل آن چیزی است که حرکت مادی آن روز مردم ایجاب می‌کرد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۱، ۲۹).

۳) آشنا ساختن مردم نسبت به حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام؛ نسبت به حکومت و حاکمیت و رهبری، که نقطه‌ی برجسته‌ای در زندگی آن حضرت علیه‌السلام است.

۴) ایجاد تشکیلاتی منسجم در مسیر مبارزه‌ی عقیدتی، مرامی و سیاسی؛ «امام سجاد علیه‌السلام، باید تشکیلاتی به وجود می‌آورد، که آن تشکیلات بتواند محور اصلی حرکت‌های سیاسی آینده باشد. در جامعه‌ای که مردم بر اثر اختناق و فقر و فشارهای مالی و معنوی به تنهایی و جدایی و دوری و از هم گسستگی عادت کرده‌اند، حتی شیعه تحت آن چنان فشار و اربابی قرار گرفته‌اند که تشکیلاتشان متلاشی شده است، امام سجاد علیه‌السلام چگونه می‌توانست دست تنها یا با یک عده افراد غیر منظم و غیر متشکل کار خود را آغاز کند؟» (همان، ۳۱).

۵) دست و پنجه نرم کردن با دستگاه حکومت منحرف؛ «یکی دیگر از اهداف، دست و پنجه نرم کردن‌های خفیفی با دستگاه‌های حکومتی یا وابستگان به آنهاست. مثل قضایایی که بین امام سجاد علیه‌السلام و عبدالملک بارها اتفاق افتاده است» (همان، ۳۲).

۶) تبیین حقیقت مسأله‌ی امامت؛ «این هم در سلسله اهداف آن حضرت علیه‌السلام قرار داشت که انحراف اذهان نسبت به مقوله‌ی امامت را از ذهن‌ها پاک نماید.

۷) تبیین وظیفه‌ی مردم نسبت به مبارزه با دستگاه جور و ستم؛ که به نوعی در بخش‌های پیشین، مورد بررسی دقیق قرار گرفت.

۱) لزوم اصلاح‌گری تدریجی؛

«بعضی فکر می‌کنند که اگر امام سجاد علیه السلام، می‌خواست در مقابل دستگاه بنی امیه مقاومت کند، بایستی او هم علم مخالفت را برمی‌داشت، یا این که مثلاً به مختار یا عبدالله بن حنظله ملحق می‌شد و یا این که رهبری آنها را به دست می‌گرفت و آشکارا مقاومت مسلحانه می‌کرد. با در نظر گرفتن وضعیت زمان حضرت سجاد علیه السلام می‌فهمیم که این تفکر با توجه به اهداف ائمه علیهم السلام ناسازگار بود. اگر ائمه علیهم السلام از جمله امام سجاد علیه السلام در آن شرایط می‌خواستند به چنین حرکات آشکار و قهرآمیزی دست بزنند، یقیناً ریشه شیعه‌کنده می‌شد و هیچ زمینه‌ای برای رشد مکتب اهل بیت علیهم السلام و دستگاه ولایت و امامت در دوران بعد باقی نمی‌ماند، بلکه همه از بین می‌رفت و نابود می‌شد. لذا می‌بینیم امام سجاد علیه السلام در قضیه‌ی مختار اعلام هماهنگی نمی‌کند، گرچه در بعضی از روایات آمده است که ارتباطی پنهانی با مختار داشتند، ولی هیچ شکی نیست که آشکارا با او هیچ روابطی نداشته‌اند و حتی در بعضی از روایات گفته می‌شود که امام سجاد علیه السلام نسبت به مختار بدگویی می‌کنند و این هم خیلی طبیعی به نظر می‌رسد که این عمل تقیه‌آمیزی باشد که رابطه‌ای بین آنها احساس نشود. در روایت آمده است که وقتی مسلم بن عقبه در ماجرای حره به مدینه می‌آمد، کسی شک نکرد که اولین شخصیتی که مورد نقت او قرار می‌گیرد، علی بن الحسین علیه السلام است، لکن امام سجاد علیه السلام با تدبیر و روش حکیمانه طوری رفتار کرده‌اند که این بلا از سر ایشان دفع شد و آن حضرت علیه السلام باقی ماندند و طبعاً محور اصلی باقی ماند» (همان، ۱۳).

این‌ها همه، نشان دهنده‌ی این است که شیوه‌ی امام سجاد علیه السلام، شیوه‌ی اصلاح‌گری تدریجی و مبارزه‌ی حساب‌شده‌ی مبتنی بر تقیه و روشنگری نظری و معرفتی بوده است.

خط سیر کلی حیات سیاسی امام سجاد علیه السلام

«امام سجاد علیه السلام، در عاشورای سال ۶۱ هجری به امامت رسیدند و در سال ۹۵ هجری مسموم و شهید شدند. در تمام این مدت، آن بزرگوار، همان اهداف را دنبال کردند. اکنون با در نظر داشت آن اهداف بلند، جزئیات کار امام علیه السلام را پی می‌گیریم، که ایشان چه مراحل را طی کردند و چه تاکتیک‌هایی را به کار بردند و چه موفقیت‌هایی را به دست آوردند. تمام حملاتی که آن حضرت علیه السلام بیان کردند و حرکاتی که داشتند و دعاهایی که خواندند و مناجات‌ها و راز و نیازهایی که به صورت صحیفه‌ی سجاده‌ی درآمده است، تمام این‌ها را با توجه به آن اهداف و خط کلی باید تفسیر کرد. همچنین موضع‌گیری‌هایی که ذیلاً از آنها یاد می‌شود که همین موضع‌گیری‌ها، به طور کلی خط سیر حرکت سیاسی امام سجاد علیه السلام را هم نشان می‌دهند.

۱) موضع‌گیری در برابر عبید الله زیاد و یزید که بسیار شجاعانه و فداکارانه بود.

در این خصوص، امام علیه السلام، خطبه‌های فراوانی خواندند که همه روشن‌گر بود و بر اهداف بلند حماسه‌ی عاشورا و حراست از آن و نیت‌های پلید دستگاه اموی تکیه داشت، مانند خطبه‌های کوفه، بین راه و به خصوص شام.

«این جا امام سجاد علیه السلام جز این که امام است و باید زمینه‌ی کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند، زبان گویایی برای خون‌های ریخته شده‌ی عاشوراست. امام سجاد علیه السلام در این جا در حقیقت خودش نیست، بلکه زبان خاموش حسین علیه السلام باید در سیمای این جوان انقلابی در شام و در کوفه تجلی کند. اگر آن جا امام سجاد علیه السلام این چنین تند و برنده و تیز و صریح مسائل را بیان نکند، در حقیقت، زمینه‌ای برای کار آینده‌ی

او باقی نمی ماند، چون این زمینه‌ی کار آینده‌ی او خون جوشان حسین بن علی علیه السلام بود، چنان که زمینه‌ی همه‌ی کارهای تشیع در طول تاریخ، خون جوشان حسین بن علی علیه السلام است.

نقش امام سجاد علیه السلام در این سفر، نقش حضرت زینب علیها السلام بود، یعنی پیام آور انقلاب حسین بن علی علیه السلام. اگر مردم بدانند که حسین کشته شد و چرا کشته شد و چگونه کشته شد، آینده‌ی اسلام و آینده‌ی دعوت اهل بیت علیهم السلام، به نوعی خواهد بود و اگر ندانند نوع دیگری. بنابراین برای آگاهی و گسترش این شناخت در سطح جامعه باید همه‌ی سرمایه‌ها را به کار گرفت و تا جایی که ممکن است، این کار را انجام داد. لذا امام سجاد علیه السلام مانند سکینه، مانند فاطمه‌ی صغری، مانند خود زینب علیها السلام و مانند تک تک اسیران، یک پیام آور است. در کوفه، عسقلان و منازل دیگر و شام و بعد مدینه، انقلابی برپا کرد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۱، ۱۷).

۲) موضع‌گیری در برابر مسلم بن عقبه، کسی که در سال سوم حکومت یزید و به امر او مدینه را ویران کرد و اموال مردم را غارت نمود. در این جا موضع‌گیری امام علیه السلام، بسیار نرم و ملایم بود.

«در روایت آمده است که وقتی مسلم بن عقبه در ماجرای مدینه و حره، به مدینه آمد، کسی شک نکرد که اولین شخصیتی که مورد نضت او قرار می‌گیرد، علی بن الحسین علیه السلام است، لکن امام سجاد علیه السلام، با تدبیر و روش حکیمانه، طوری رفتار کردند که این بلا از سر ایشان دفع شد و آن حضرت علیه السلام باقی ماندند و طبعاً محور اصلی شیعه باقی ماند. ... لذا است که امام سجاد علیه السلام می‌ماند و همان طور که در روایت امام صادق علیه السلام است، مردم کم کم ملحق شدند و زیاد شدند. کار امام سجاد علیه السلام در حقیقت در چنین زمینه‌ی سخت و نامساعد و غیر قابل ادامه‌ی شروع می‌شود» (همان، ۲۷).

۳) حرکت امام در رویارویی با عبدالملک مروان

این حرکت هم بسیار مهم بوده است؛ موضع گیری و رو در رویی با قوی ترین و تقریباً هوشمندترین خلفای بنی امیه، که گاهی تند و گاهی هم خیلی ملایم بود.

امام سجاد علیه السلام در برابر عبدالملک تعرضات مهم و هوشیارانه ای داشته اند که به دو نمونه ی آن اشاره می کنیم.

۱) «یک وقت عبدالملک نامه ای نوشت به امام سجاد علیه السلام و حضرت علیه السلام را بر ازدواج با کنیز آزاد شده ی خودش ملامت کرد. حضرت علیه السلام کنیزی داشتند و آن کنیز را آزاد کردند، سپس با او ازدواج کردند. عبدالملک نامه ای نوشت و امام علیه السلام را مورد شماتت قرار داد. البته کار امام علیه السلام یک کار بسیار انسانی و اسلامی بود. برای این که یک کنیزی را از قید عبودیت و رقت آزاد کرده بود و این کار بسیار انسانی و جالبی است، ولی انگیزه ی عبدالملک از نامه این بود که در ضمن این که تعرضی به امام سجاد علیه السلام کرده باشد، می خواست به آن بزرگوار بفهماند که از مسائل داخلی ایشان هم مطلع است و بدین وسیله یک تهدید ضمنی بود. امام سجاد علیه السلام در پاسخ، نامه نوشتند و در مقدمه فرمودند: این کار هیچ اشکالی ندارد و بزرگان هم چنین کرده اند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هم چنین عملی انجام داده است، از این رو هیچ ملامتی بر من نیست.

«فلا لوم علی امریء مسلم انما اللوم لوم الجاهلیة»؛ یعنی هیچ پستی و خواری برای مرد مسلمان وجود ندارد، بلکه پستی و خواری، همان پستی و خواری جاهلیت است که به صورت طنز و خیلی لطیف، او را به سوابق جاهلیت پدرانش توجه دادند. یعنی شما هستید که از خانواده ی مردمی جاهل و مشرک و دشمن خدا هستید و آن رویه در شما وجود دارد و اگر بناست سرافکنندگی وجود داشته باشد، سرافکنندگی در شما باید

باشد. هنگامی که نامه به عبدالملک رسید، پسر دوم عبدالملک نزد پدرش بود و هنگامی که نامه خوانده شد، او هم شنید و طنز و سرزنش امام علیه السلام را، او هم مانند پدرش در نامه احساس کرد و رو به پدرش کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین!، بین، علی بن الحسین علیه السلام چه تفاخری بر تو کرده است؟» (همان، ۷۲).

۲) نمونه‌ی دیگر «نامه‌ی دیگری است که بین امام سجاده علیه السلام و عبدالملک رد و بدل شد و چنین است:

عبدالملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در اختیار حضرت سجاده علیه السلام است و این چیز جالبی بود، زیرا یادگار پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و مایه‌ی تفاخر، وانگهی بودن آن شمشیر نزد امام سجاده علیه السلام، خطری برای عبدالملک بود، زیرا مردم را به سوی خود جلب می‌کرد. لذا در نامه‌ای به امام سجاده علیه السلام نوشت و درخواست کرد شمشیر را برای او بفرستد. در ذیل نامه هم نوشته بود که اگر کاری داشته باشید من حاضرم کار شما را انجام دهم، یعنی پاداش آن را هم در ضمن نامه معین کرده بود.

امام علیه السلام، جواب رد دادند. مجدداً به حضرت علیه السلام نامه‌ای تهدیدآمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، من سهمیه‌ی تو را از بیت‌المال قطع خواهم کرد.

امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: اما بعد، خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آن چه ناخوشایندشان است نجات بخشد، از آن جا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن مجید فرموده است: «ان الله لا یحب کل خوان کفور»؛ همانا خدا دوست ندارد هیچ خیانت‌گر ناسپاسی را.

اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه منطبق‌تریم. این لحن بسیار تندی در مقابل خلیفه بود، زیرا این نامه به دست هر کس می‌افتاد، می‌فهمید که امام سجاده علیه السلام، اولاً خودش را خیانت‌کار و ناسپاس

نمی‌داند، ثانیاً هیچ کس درباره‌ی آن بزرگوار چنین تصویری را ندارد، زیرا او انسان بزرگوار و مرد شایسته و برگزیده‌ای از خاندان پیغمبر ﷺ بود و هرگز منطبق با آیه نبود» (همان، ۷۳).

امام سجاده علیه السلام در شعر فرزددق

یاران حضرت علیه السلام، درباره‌اش اشعاری گفته‌اند، که از باب نمونه به شعر فرزددق و بخش کوتاهی از آن اشاره می‌کنیم.

«هشام، پسر عبدالملک، در دوران قبل از خلافت به مکه رفت. مشغول طواف بود، خواست حجرالاسود را استلام کند، چون جمعیت نزدیک حجرالاسود خیلی زیاد بود، هر چه کرد نتوانست خود را به حجر برساند و این، در صورتی بود که او شاهزاده و پسر خلیفه و دارای موافقین و محافظین و اطرافیان هم بود، ولی مردم با بی‌اعتنایی او را پس زدند و این آدمی که با ناز و نعمت پرورش یافته بود، آدمی نبود که بتواند در بین مردم رفته همانند آنها حجر را ببوسد. خلاصه از استلام حجر مأیوس شد، به طرف یک بلندی مشرف بر مسجدالحرام آمد و همان جا نشست و بناکرد مردم را تماشا کردن، اطراف او هم عده‌ای نشسته بودند. در این بین یک مرد بسیار موقر و متین، دارای سیمای زاهدانه و ملکوتی در میان طواف کنندگان آشکار شد و طرف حجرالاسود رفت. مردم به طور طبیعی راه را برای امام علیه السلام باز کردند و بدون این که هیچ گونه زحمتی برای او به وجود بیاید، با خیال راحت، حجرالاسود را استلام کرد و بوسید و سپس برگشت و مجدداً مشغول طواف شد.

خیلی بر هشام گران آمد که ببیند او پسر خلیفه است و کسی برای او ارجی قائل نیست، بلکه با مشت و لگد او را طرد می‌کنند و راهش نمی‌دهند که حجر را استلام کند. از آن طرف یک مرد دیگری پیدا

می‌شود که با کمال راحتی حجر الاسود را استلام می‌کند. با عصبانیت پرسید، این مرد کیست؟

اطرافی‌ها شناختند که او علی بن الحسین علیه السلام است، لکن برای این که مبدا هشام از آنها نگران شود، نگفتند، زیرا معلوم بود میان خانواده‌ی هشام و خانواده‌ی امام سجاد علیه السلام اختلاف هست و همیشه بنی‌امیه و بنی‌هاشم اختلاف داشته‌اند. نخواستند بگویند او بزرگ خانواده‌ی دشمن توست که این طور مردم به او علاقمندند، چون این را نوعی اهانت به هشام به حساب می‌آوردند. فرزدق شاعر که از مخلصین و دوستان اهل بیت علیهم السلام بود، در آنجا حاضر بود تا دید این‌ها تجاهل کردند و وانمود کردند که علی بن الحسین علیه السلام را نمی‌شناسند، جلو رفت و گفت: ای امیر، اگر اجازه می‌دهی، من او را معرفی می‌کنم.

گفت: معرفی کن.

فرزدق یک قصیده‌ای در آن جا گفت که از معروف‌ترین قصاید شعرای اهل بیت علیهم السلام است و سر تا پا مداح غرای امام علی بن الحسین علیه السلام است» (همان، ۷۴).

با این بیت شروع می‌شود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طاته و البیت یعرفه و الحبل و الحرم^۳

تعرض دستگاه اموی به امام سجاد علیه السلام

«علی رغم این که امام سجاد علیه السلام در دوران امامت پر بار خود، که ۳۴ سال طول کشیده است، تعرض آشکاری با دستگاه خلافت نداشتند، ولی چیدن همان بساط پر بار امامت و تعلیم و تربیت تعداد زیادی از عناصر مؤمن و مخلص و گشودن دعوت اهل بیت علیهم السلام کار خود را کرد و دستگاه خلافت بنی‌امیه را نسبت به آن حضرت بدبین و اندیشناک کرد، به طوری

که به آن بزرگوار تعرض هایی هم نمودند و لااقل یک بار آن حضرت علیه السلام را با غل و زنجیر از مدینه به شام بردند. این غل و زنجیری که نسبت به امام سجاد علیه السلام معروف است در حادثه‌ی کربلا، به طور یقین معلوم نیست غل و زنجیر در ماجرای کربلا به گردن حضرت بسته باشند، اما در آن ماجرا یقینی است، یعنی حضرت علیه السلام را از مدینه سوار شتر کردند و با غل و زنجیر به شام بردند و در موارد متعدد دیگری هم مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و سرانجام در سال ۹۵ هجری، در زمان خلافت ولید بن عبدالملک، به وسیله‌ی عمال دستگاه خلافت ولید بن عبدالملک، به شهادت رسید» (همان، ۷۷).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مرحله‌ی دوم از دوران دوم امامت

دوران زندگانی امام باقر علیه السلام

چنان که در آغاز تقسیم بندی تاریخ زندگی امامان علیهم السلام مورد اشاره قرار گرفت، دوران دوم تاریخ امامت از امام سجاده علیه السلام آغاز می‌شود و تا نیمه‌ی دوران حیات پر بار امام صادق علیه السلام ادامه می‌یابد. که در این بخش به مرحله‌ی دوم از دوره‌ی دوم، یعنی بررسی امامت امام باقر علیه السلام می‌پردازیم.

ساختار دوره‌ی امام سجاده و امام باقر علیهم السلام

«اگر بخواهیم تشبیه کنیم، بایستی دوران امام سجاده علیه السلام را تشبیه کنیم به دوران آغازین دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه، یعنی آن چند سال اول که حتی دعوت علنی هم نبود و دوران امام باقر علیه السلام را به دوران علنی شدن دعوت تشبیه کرد و دوران‌های پس از آن را به دوران‌های بعدی دعوت» (سید علی خامنه‌ای، ۱۳۶۱، ۶۸).

حیات سیاسی، تاریخی امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام، در روز جمعه‌ی ماه رجب سال ۵۷ هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشودند، پدر بزرگوارشان امام سجاده علیه السلام، جد گرامی‌شان امام حسین علیه السلام و مادر گرامی‌شان، علویه فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام که مکنی به ام عبد الله بود و از سادات بنی هاشم بود که امام سجاده علیه السلام، نام مبارکش را صدیقه نهادند. امام صادق علیه السلام درباره‌اش فرموده است: «کانت صدیقه لم تدرک فی آل الحسن مثلها» (کلینی، ۱۳۵۶، ۴۶۹)؛ صدیقه زنی بود که ماندش در آل حسن علیهم السلام ابداً دیده نشده است.

از مسائل مسلم در زندگی امام باقر علیه السلام این است که آن حضرت علیه السلام

فصل جدیدی را در تاریخ اسلامی، جهت نشر معارف الهی و دینی گشودند و زمینه‌ی گسترده‌ای برای انتقال این معارف آماده ساختند.

«وقد كان عصر الباقر عليه السلام، يمثل الوجود العلمي لمدرسة اهل البيت عليهم السلام بكل ما تمثله الكلمة من معانيها، فقد كان الامام الخامس عليه السلام ملكا لجميع المسلمين على اختلاف توجهاتهم الفكرية و التاريخية، و حتى ان الذين اختطوا لانفسهم طريقاً جديداً بل عزيباً عن روح الاسلام في الاستنباط و القياس و ساردا على طريق موالاة و مهادنة السلطة الظالمة، استفادوا من فكر الامام الباقر عليه السلام و احاديثه الشرعية المتصلة بسند الصحيح بحجده رسول الله و سفيان بن عيينه (ت ۱۹۸ هـ) المشهور بمحدث مكة و ابوحنيفة (ت ۱۵۹ هـ) رائد مدرسة القياس التي حرّمها اهل البيت عليهم السلام و سفيان الثوري (ت ۱۶۱ هـ) انتهلوا كلهم من علوم الامام الباقر عليه السلام بما ينفع مفاسدهم» (الشاکری، ۱۴۱۷ هـ، ۱۵).

عصر امام باقر عليه السلام، نمونه و تجسمی از مدرسه‌ی علمی اهل البيت عليهم السلام بود. امام پنجم عليه السلام فرماندهی بزرگ در حوزه‌ی علمی برای تمام مسلمین بودند، با همه‌ی اختلافات فکری و تاریخی که داشتند، و حتی کسانی که برای خود راه و شیوه‌ای جدید برگزیدند و مکتبی نو احداث کردند، که از روح اسلام فاصله هم داشت، و استنباط‌های انحرافی از دین داشتند و در خدمت دستگاه ظلم وارد شده بودند، از اندیشه‌ی امام باقر عليه السلام بهره بردند و از احادیث شرعیه‌ای که متصل به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و امام باقر عليه السلام آنها را نقل می‌فرمود، استفاده کردند و بهره‌های فراوان گرفتند. مثلاً سفيان بن عيينه (۱۵۸ هجری)، که مشهورترین محدث مکه بود و ابوحنيفه (۱۵۹ هجری)، که رهبر مکتب قیاس بود، مکتبی که اهل بيت عليهم السلام آن را تحریم نمودند، و سفيان ثوري (۱۶۱ هجری)، همه‌ی آنان علوم خود را از مکتب وسیع علمی امام باقر عليه السلام فراگرفتند، و در تأمین مقاصد خود از این علوم بهره جستند.

دوران سرنوشت ساز امام باقر علیه السلام

«سپس نوبت به امام باقر علیه السلام می‌رسد، در زندگی امام باقر علیه السلام، دنباله‌ی همان خط را (خط امام سجاد علیه السلام) مشاهده می‌کنیم، منتهی وضع بهتر شده است. آن جا هم تکیه بیشتر بر تعلیمات دینی و معارف اسلامی است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۲۶).

خصوصیات دوران امام باقر علیه السلام

دوران امامت امام باقر علیه السلام دارای چندین خصوصیت عمده است:

۱) تکیه‌ی اصلی بر انتقال معارف و جهت دادن به افکار و اندیشه‌ها

«در این دوره، تکیه‌ی بیشتر و اساسی‌تر، به صورت زیربنایی و ریشه‌ای، بر تعلیمات دینی و معارف اسلامی است» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۳۷).

۲) محبوبیت یافتن اهل بیت علیهم السلام

خصوصیت دیگر این دوره، این است که اهل بیت علیهم السلام از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار شده‌اند.

«مردم، آن بی‌اعتنایی و بی‌مهری را دیگر نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارند. وقتی امام باقر علیه السلام وارد مسجد مدینه می‌شد، عده‌ای از مردم همواره گرد او حلقه می‌زدند و از او استفاده می‌کردند. راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام را در مسجد مدینه دیدم، «حوله اهل خراسان و غیرهم»، از بلاد خراسان، بلادی دور دست و جاهای دیگر و عده‌ای از مدینه، دور حضرت علیه السلام را گرفته بودند. این، نشان دهنده‌ی این است که تبلیغات دارد مثل امواجی در سرتاسر جهان اسلام گسترش پیدا می‌کند و مردم نقاط دور دست دلشان به اهل بیت علیهم السلام دارد نزدیک می‌شود. در روایت دیگر دارد «احتوشه اهل خراسان»، یعنی اهل خراسان، در حاشیه‌ی او نشسته و او را در میان خود گرفته بودند و آن حضرت علیه السلام با آنها درباره‌ی مسائل

حلال و حرام صحبت می‌کرد» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۳۸).

۳) محبوبیت امام باقر علیه السلام در بین عالمان و اندیشمندان

«بزرگان علمای زمان پیش امام باقر علیه السلام درس می‌خوانند و استفاده می‌کنند، شخصیت معروفی مثل عکرمه، شاگرد ابن عباس، وقتی می‌آید خدمت امام باقر علیه السلام تا از آن حضرت علیه السلام حدیث بشنود (شاید برای این که آن حضرت علیه السلام را امتحان کند)، دست و بالش می‌لرزد و در آغوش امام می‌افتد، بعد خودش تعجب می‌کند، می‌گوید: من بزرگانی مثل ابن عباس را دیدم و از آنها حدیث شنیدم، هرگز یابن رسول الله این حالتی که در مقابل شما برایم دست داد، برایم پیش نیامده بود. امام باقر علیه السلام در جوابش چه اندازه صریح می‌فرماید: «ویلک یا عبید اهل الشام انک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» (مجلسی، ۱۹۸۷، ۲۵۸)؛ تو در مقابل عظمت معنویت است که این جور به خودت می‌لرزی ای بنده‌ی کوچک شامیان. کسی مثل ابوحنیفه، که از فقها و بزرگان زمان است، می‌آید خدمت امام باقر علیه السلام و از آن حضرت علیه السلام، معارف و احکام دین را فرامی‌گیرد و بسیاری از علمای دیگر، جزء شاگردان امام باقر علیه السلام هستند. مقام علمی امام باقر علیه السلام در اکناف عالم اسلام می‌پیچد که در نتیجه ایشان به باقرالعلوم هم معروف می‌شوند، یعنی شکافنده‌ی دانش‌ها» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۳۸).

۴) وحشت دستگاه خلافت از موقعیت امام باقر علیه السلام

«نکته‌ی دیگر این است که دستگاه خلافت هشام بن عبدالملک از آن حضرت علیه السلام و موقعیت ایشان، احساس وحشت می‌کند و می‌بیند که باید آن حضرت علیه السلام را زیر نظر قرار دهد و می‌خواهد آن حضرت علیه السلام را به شام ببرد. البته امام سجاد علیه السلام را هم در دوران امامتشان، با غل و زنجیر به شام برده‌اند، لکن در مورد امام باقر علیه السلام، لحن کلام ایشان با دستگاه خلافت را تندتر می‌بینیم» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۳۸).

۵) دعوت اصحاب به خلافت و امامت و حکومت

در این دوره، امام فضایی را به دست می آورند که رسماً اصحاب خود را به مقوله‌ی امامت و حکومت و خلافت دعوت می کنند.

«من چند روایت را دیدم در مذاکرات امام باقر علیه السلام با اصحابشان که نشانه‌ی دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتی نوید آینده در آن مشاهده می شود، که یک روایت را از باب نمونه نقل می کنم.

«عن الحكم بن عتيبة قال: بنيا انا مع ابي جعفر عليه السلام والبيت غامض باهله، اذ اقبل شيخ يتوكأ على غزاة له، حتى وقف باب البيت وقال: السلام عليك يا بن رسول الله ... فوالله اني لا احبكم و احب من يحبكم، و الله ما احبكم و احب من يحبكم لطمع في دنيا، و انني لا بغض عدوكم و ابرء منه و والله ما ابغضه و ابرء منه لو تركان بيني و بينه و الله اني لا احب حلالكم و احرم حرامكم، و انتظر امركم، فهل ترجوا لي جعلني الله فداك؟ فقال ابو جعفر عليه السلام اليّ اليّ، حتى اقعده الي جنبه، ثم قال: ايها الشيخ ان ابي علي بن الحسين عليه السلام اتاه رجل فساله عن مثل الذي سئلتني عنه فقال له ابي، ان تمت ترد على رسول الله و على علي و الحسن و الحسين و على علي بن الحسين، و يثلج قلبك، و يبرد فؤادك و تقر عينك و تستقبل بالروح و الريحان مع الكرام الكاتبين، لو قد بلغت نفسك ههنا (واهو يبيده الي حلقه) و ان تعش ترى ما يقر الله به عينك و تكون معنا في السنام الاعظم» (مجلسی، ۱۹۸۷، ج ۴۶، ص ۳۶۱).

۶) دستوری استراتژیک

امام باقر علیه السلام در اواخر عمر شریف خودشان، دستوری استراتژیک و کلیدی صادر می کنند.

«هنگامی که دوران زندگی این بزرگوار به پایان می رسد، می بینیم که آن حضرت علیه السلام، حرکت مبارزه‌ی خود را با اجرای عزاداری در منی ادامه می دهد. وصیت می کند که ده سال در منی برای ایشان گریه کنند،

«النوادر تند بنی عشر سنین بمنی» (مجلسی، ۱۹۸۷، ج ۴۶، ص ۲۲۰)؛
نوحه گران ده سال در منی بر ایم عزاداری کنند.

این ادامه‌ی همان مبارزه است. گریه بر امام باقر علیه السلام، آن هم در منی، این به چه منظور است؟ در زندگی ائمه علیهم السلام آن جایی که برگریه تحریض شده، ماجرای امام حسین علیه السلام است، که روایات متقن مسلم قطعی در آن باره داریم، و در مورد حضرت رضا علیه السلام، آن هم در هنگام حرکتشان. این یک حرکت سیاسی و جهت دار و معنادار بوده که وصیت می‌کنند و هشتصد درهم از مال خودشان را می‌گذارند که این کار را در منی بکنند. منی با عرفات فرق دارد، با مشعر فرق دارد، با خود مکه فرق دارد، در مکه مردم متفرقند و هر کس مشغول کار خود است. عرفات، یک صبح تا عصر بیشتر نیست، صبح که می‌آیند خسته‌اند، عصر هم با عجله می‌روند که به کارشان برسند، مشعر چند ساعتی در شب است، گذرگاهی است در منی. اما منی، سه شب متوالی است، کسانی که در این سه شبانه روز، روزها خودشان را به مکه برسانند و شب برگردند، کم هستند... هر کس به سهولت درک می‌کند که این جا، جای مناسبی برای تبلیغات است. هر پیامی که باید به سراسر دنیای اسلام برسد خوب است آن جا مطرح شود... وقتی عده‌ای بر یکی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کنند، قاعدتاً همه سؤال خواهند کرد که چرا گریه می‌کنند؟ بر هر مرده‌ای که پس از گذشت سال‌ها، آن همه گریه نمی‌کنند، مگر به او ظلم شده است؟ مگر کشته شده است؟ چه کسی به او ظلم کرده است؟ چرا بر او ظلم شده است؟ سؤال‌های فراوانی از این قبیل مطرح می‌شود، و این همان حرکت سیاسی مبارزی بسیار دقیق و حساب شده است» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۴۲).

(۷) استدلال بر اولویت اهل بیت علیهم السلام

نکته‌ی دیگری که در زندگی امام باقر علیه السلام است، این است که امام باقر علیه السلام

در مواقف عدیده‌ای و فراوانی بر حقانیت خودشان و بر مظلومیت و
مقصوبیت حقشان استدلال کرده‌اند.

«در دوران زندگی سیاسی امام باقر علیه السلام نکته‌ای توجه مرا جلب کرد و
آن این است که استدلال‌هایی که در نیمه اول قرن هجری در باب خلافت
بر زبان اهل بیت علیهم السلام می‌گذشت، همان‌ها را امام باقر علیه السلام تکرار می‌کند.
خلاصه‌ی آن استدلال این است که عرب بر عجم تفاخر کردند به خاطر
پیغمبر صلی الله علیه و آله، اگر این درست است پس ما که نزدیکان و خاندان پیغمبریم،
اولی به پیغمبریم از دیگران. با این حال، ما را کنار زدند و دیگران، خود
را وارث حکومت او می‌دانند. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله مایه‌ی تفاخر قریش بر
دیگران است و مایه‌ی تفاخر عرب بر عجم است، پس موجب اولویت ما
بر دیگران هم هست. این استدلالی است که در صدر اول بارها در کلمات
اهل بیت علیهم السلام تکرار شده است. بالاخره محاجه‌ی امام علیه السلام برای خلافت و
اهلیت و اولویت، چیز بسیار معناداری است» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۴۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مرحله سوم از دوران امامت

دوران امامت امام صادق علیه السلام

حیات سیاسی امام صادق علیه السلام

«مرحله ی سوم از دوران دوم، شامل زندگی پربار امام صادق علیه السلام می شود، که این مقطع هم از مقاطع مهم و حساس و سرنوشت ساز تاریخ اسلامی و به خصوص شیعی است.

امام صادق علیه السلام، «من اسرة کریمه، هی من اشرف و اسمی اسرة فی دنیا العرب و الاسلام تلك الاسرة التي انجبت خاتم النبیین و سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله و انجبت عطاء الامة من الائمة علیهم السلام و هی علی امتداد التاریخ لا تزال مهوی افئدة المسلمین و غیرهم» (الشاکری، ۱۴۱۷ هـ، ۱۵)؛ از خانواده ای اصیل و بزرگ می باشد، که برترین و نام آورترین خانواده در دنیای عرب و اسلام است. این خانواده را پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله بزرگ شمرده و امامان شیعه علیهم السلام آن را بزرگ شمرده اند و در امتداد تاریخی، محل گرایش قلوب مسلمین و غیر مسلمین گردیده است.

ولادت ایشان در روز هفدهم ربیع الاول سال ۸۲ هجری و روزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در همان روز ولادت یافته اند.

امامت امام صادق علیه السلام

«دوران امام باقر علیه السلام هم تمام می شود و از سال ۱۱۴، امامت امام صادق علیه السلام شروع می شود و تا سال ۱۴۸ هجری ادامه می یابد. امام صادق علیه السلام، دو مرحله را در این مدت طی می کنند، یکی از ۱۱۴ تا ۱۳۲ یا ۱۳۵ (یعنی تا غلبه ی بنی عباس یا خلافت منصور). این یک دوره است که باید آن را دوره ی آسایش و گشایش دانست و همان است که معروف شده به خاطر نزاع بنی امیه و بنی عباس، ائمه علیهم السلام فرصت پیدا کردند

معارف تشیع را بیان کنند» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۴۴).

«آن وقتی که امام صادق علیه السلام به امامت رسیدند، در دنیای اسلام، در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراء النهر، در جاهای مختلف دنیای اسلام، درگیری‌ها و جنگ‌های زیادی بود و مشکلات بزرگی برای بنی‌امیه پیش آمده بود و امام صادق علیه السلام از فرصت استفاده کردند، برای تبیین و تبلیغ همان چند نقطه‌ای که در زندگی امام سجاد علیه السلام اشاره شد» (اللیثی، ۱۳۸۴، ۴۴).

کارهای استراتژیک امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در ادامه‌ی کار امامان پیشین علیهم السلام، تمرکز کاری خود را در چند محور قرار می‌دهند که بدان‌ها اشاره می‌کنیم.

۱) تبیین جایگاه امامت در تفکر دینی

«امامت، همان رهبری فکری، اخلاقی، سیاسی و حکومتی و اجتماعی است، که امام صادق علیه السلام بخش مهمی از موضع‌گیری و درس‌های خود را در این زمینه قرار می‌دهند.

«امام صادق علیه السلام نیز مانند دیگر امامان شیعه علیهم السلام، بیت برجسته دعوتش را موضوع امامت تشکیل می‌داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطع‌ترین مدرک روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق علیه السلام به روشنی و با صراحت تمام نقل می‌کند. امام علیه السلام در هنگام اشاعه‌ی این مطلب، خود را در مرحله‌ای از مبارزه می‌دیده است، که می‌بایست به طور مستقیم و صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشان را به عنوان صاحب حق واقعی امامت و ولایت، به مردم معرفی نماید و قاعدتاً این عمل، فقط در هنگامی صورت می‌گیرد که همه‌ی مراحل قبلی

مبارزه، با موفقیت انجام گرفته است. آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده، آمادگی‌های بالقوه در همه جا احساس شده، زمینه‌های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده، لزوم حکومت حق و عدل، برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده است و بالاخره، رهبر، تصمیم راسخ خود را بر مبارزه‌ی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین به عنوان امام و زمامدار محقق جامعه، کاری عجولانه و بی‌فایده خواهد بود» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۷۵).

البته امام علیه السلام «به این کار بسنده نمی‌کند که امامت را برای خویشان اثبات کند، بلکه همراه نام خود نام امامان به حق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می‌کند و در حقیقت سلسله‌ی امامت اهل بیت علیهم السلام را به طور متصل و جدایی‌ناپذیر مطرح می‌سازد. با این عمل، همه‌ی زمامداران نابحق گذشته را محکوم کرده و آنان را طاغوت به شمار می‌آورد که می‌تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمان‌های گذشته نیز باشد» (همان، ۷۵).

«روایتی که من در این باب دیده‌ام، روایت عمرو بن ابی المقدام است که منظره‌ی شگفت‌آوری را ترسیم می‌کند. روز نهم ذیحجه است. روز عرفه محشری از خلائق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمدند. نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه جمع‌اند. یک کلمه حرف به جا در این مکان می‌تواند کار گسترده‌ترین شبکه‌ی وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام علیه السلام، خود را به این جمع رسانده و پیامی دارد. می‌گوید: دیدم امام علیه السلام در میان مردم ایستاد، با صدایی هر چه بلندتر با فریادی که باید در همه جا و در همه‌ی گوش‌ها طنین بیفکند و به وسیله‌ی شنوندگان، به سراسر دنیای اسلام پخش شود، پیام خود را سه مرتبه گفت، روی را به

طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد، باز روی را به سمتی دیگر، و باز همان فریاد و همان پیام. بدین ترتیب، امام علیه السلام سخن خود را دوازده مرتبه تکرار کرد. این پیام با این عبارت ادا می شد.

«یا ایها الناس، ان رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم...» (مجلسی، ۱۹۸۷، ۵۸)؛ ای مردم، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام بود، سپس علی بن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام، سپس محمد بن علی علیه السلام و....

«حدیث دیگر، از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه علیهم السلام را چنین توصیف می کند: ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است.

انفال و صفوا المال^۵، در اختیار ماست... با این بیان به روشنی تبیین می فرماید که امروز، حاکم جامعه‌ی اسلامی او است، و این همه، باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف عامه‌ی مسلمین مصرف شود» (همان، ۷۶).

شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی

در راستای تبیین امامت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام، امام صادق علیه السلام، طبق مدارک قاطع تاریخی، شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی مهمی را پایه گذاری و راه اندازی کردند.

«مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی امام علیه السلام در سراسر کشور اسلامی یاد می کند و بودن چنین شبکه‌ای را مسلم می سازد. این شواهد، چندان فراوان و مدلل است که اگر حتی یک حدیث صریح هم وجود نمی داشت، خدشه‌ای بر حتمیت موضوع وارد

نمی آورد.

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی، بی استثنا، در همه جا انجام می گرفت و حتی نام علی بن ابی طالب علیه السلام، به عنوان محکم ترین چهره ی اسلام در مناظر و در خطابه ها یاد می شد، آیا بدون وجود یک شبکه ی تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی علیهم السلام، در نقاطی چنان دور دست و نا آشنا، چنین محبوب و پرجاذبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان راه های دراز را پیمایند و به حجاز و مدینه روی آورند، دانش دین را که بنابر عقیده ی شیعه، هم چنان سیاست و حکومت است از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بی صبرانه اقدام به جنبش نظامی را از آنان بخواهند؟» (همان، ۷۹).

«مردی از اهل کوفه به خراسان می رفت و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت می کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند و گروهی سرباز زدند و منکر شدند و فرقه ای احتیاط کردند و دست نگه داشتند ... تا آن جا که یکی از احتیاط کنندگان گزارش به مدینه افتاد و با امام علیه السلام ملاقات کرد. حضرت علیه السلام به لحنی تعرض آمیز به او می فرماید: تو که اهل ورع و احتیاط بودی چرا در فلان مکان که فلان عمل هوس بازانه ی خیانت آمیز را انجام می دادی، احتیاط نکردی؟» (همان، ۸۰).

تقابل شعرا در مسأله ی امامت و رهبری

در واقع دوره ی امام صادق علیه السلام از حساس ترین دوره های تاریخی است. مباحثات و مجادلات کلامی و شعری را در این دوره می بینیم. از سوی شعرای درباری برای اثبات خلافت برای بنی عباس تلاش می کنند و شعر می سرایند و از طرفی هم شعرای همچون سید حمیری، جعفر بن عثمان و

کمیت اسدی، به دفاع از امامت و اعلام مظلومیت ایشان می‌پردازند که این، خود نقطه‌ی مهم و برجسته‌ای است.

«مثلاً از سویی شاعر طرفدار بنی‌عباس، برای این که خلافت را حق مشروع این دودمان معرفی کند، آنان را به پیامبر ﷺ متصل می‌ساخت و ادعا می‌کرد که میراث پیامبر ﷺ، ملک طبیعی این خاندان است و چنین استدلال می‌کرد که چون در ارث، با بودن عموها، نوبت به دختر زادگان نمی‌رسد، پس میراث حکومت پیامبر ﷺ، متعلق به عمویش عباس و پس از او حق فرزندان عباس است.

کی یکون و لیس ذاک الکائن لبنی البنات و ارثه الاعمام
فابناء عباس هم یرثونه کف‌العم لابن‌العم فی‌الارث قد حجت
(همان، ۸۲).

چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که دختر زادگان، میراث عموها را مالک شوند. پسران عباس، میراث برحق اویند، هم چنان که عمو، مانع از رسیدن نوبت ارث به پسر عمو است.

«برای کسی که اندک تبعی در کتب مربوط به زندگی بنی‌عباس بیندازد، در برابر آنها شعرای نام‌آور شیعه و ارادتمندان به حضرت صادق علیه‌السلام، جواب‌های قاطعی را داده‌اند. جعفر بن عثمان طایی، جواب شاعر مزدور دربار عباسی را داده است.

بنت نصف کامل من ماله و‌العم متروک بغیر سهام
دختر، یک‌نیمه کامل از مال شخصی را ارث می‌برد، در حالی که عمو را هیچ سهمی از ارث نیست.
دعبل خزاعی هم گفته:

اضر بهم ارث النبی فاصبحوا با هم فیهم حیفه و منون
میراث پیامبر ﷺ، ایشان را زیان بخشید، زیرا از هر سو طعمه وحشت

و مرگ شدند.

برای کسی که اندک تبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس و تاریخ قرن دوم هجری کرده باشد، دست یابی به صدها نمونه از این نوع محاوره و مناظره‌ی سیاسی به زبان شعر، کار دشواری نیست. می‌توان گفت که شعر و ادب شیعی در دوران ائمه علیهم‌السلام، عمدتاً، به استدلال و بحث سیاسی و کلامی می‌پرداخت و از خیال بافی‌های رایج در مدیحه‌های فارسی ما اثری از آن نبود... هم این است که این دو جناح متخاصم که جبهه‌بندی سیاسی و اعتقادی بزرگ و عامی را در سطح وسیع جامعه‌ی آن روز مشخص می‌سازند، چه می‌گویند و چه ادعا می‌کنند و هر یک چه حقی را برای خود قائل است. همان طور که روشن است، هر یک از این دو جناح می‌کوشند تا حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کنند. این حق، همان حکومت است. میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در این دو دسته شعر، به آن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر، آن را متعلق به دودمان مورد علاقه‌ی خود (علوی یا عباسی) دانسته، چیزی جز ولایت، و زمامداری مسلمانان نیست» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۸۴).

البته هیچ کدام به برخورداری از فضیلت‌ها اشاره‌ای ندارند. «بی‌گمان نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از دو تیره‌ی علوی و عباسی از مواریث معنوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند دانش، زهد و خصلت‌های برجسته... برخوردارند، این‌ها هیچ کدام حقی نیستند که نزاع بر سر آن را مسأله‌ی اولویت در ارث حل کند. هیچ‌گاه دو نفر برای این که ثابت کنند که دانش یا زهد کسی را به ارث برده‌اند به خویشاوندی نزدیک‌تر با وی استدلال نمی‌کند، این گونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک شیء یا یک حق باشد» (همان، ۸۴).

امام صادق علیه‌السلام، در راستای تبیین امامت، در موارد فراوانی اثبات حقانیت برای خویش کرده که کتاب *الحجة اصول کافی*، مشحون از این

روایات است.

۲) تبیین احکام شریعت، با تفکر خاص شیعی

«این نیز، یک خط روشن در زندگی امام صادق علیه السلام است؛ به شکلی متمایزتر و صریح‌تر و صحیح‌تر از آن چه در زندگی دیگر امامان علیهم السلام می‌توان دید، تا آن جا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته و تا آن جا که همه‌ی کسانی که فعالیت سیاسی امام علیه السلام را نادیده گرفته‌اند، بر این سخن همداستانند که امام صادق علیه السلام، یکی از وسیع‌ترین حوزه‌های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۸۷).

فقه ارائه شده توسط امام صادق علیه السلام، کاملاً یک عمل متعرضانه هم بوده است و در راستای بنیاد سازی تفکر شیعی و نیز بی‌اعتبار سازی دستگاه خلافت موجود بوده است.

رهبری دینی و سیاسی

نکته‌ای که در این فراز قابل یاد کرد است که خلافت (حکومت) اسلامی، در تفکر ما و در تفکر اسلامی، با انواع دیگر حکومت‌ها تفاوت ماهوی و ریشه‌ای دارد.

«دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه‌ی دستگاه‌های دیگر حکومت متفاوت است که این، فقط یک تشکیلات سیاسی نیست، بلکه یک رهبری سیاسی - مذهبی است. نام و لقب خلیفه برای حاکم اسلامی، نشان دهنده‌ی همین حقیقت است که وی، بیش از یک رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست. این حقیقت مسلم موجب آن شد که پس از نخستین سلسله‌ی خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهی‌های دینی بسیار کم نصیب و گاه به کلی بی‌نصیب بودند، در صدد برآمدند که این

کمبود را به وسیله‌ی رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را بازهم ترکیبی از دین و سیاست سازند. طبیعی بود که این‌ها، طبق میل و فرمان زمامدار ستم پیشه و مستبد، به سهولت می‌توانستند احکام دین را به اقتضای مصالح تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد، که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست، حکم خدا را به خاطر خدایگان، دگرگون سازند» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۸۸).

جعل و تعریف در دستگاه‌های خلافت

بدین وسیله بود که دو عنوان جعل و تحریف، رویکرد سیستم‌های سیاسی و حکومتی شد. آنان به همین اعتبار بود که دست به دامن افراد متملق و چاپلوس می‌شدند، و حتی به آنها دستور می‌دادند که به جعل احادیث و تحریف حقایق دینی در باب نبوت و امامت و مفاهیم اسلامی، همچون توکل و صبر و مقاومت و قضا و قدر و... پردازند.

در این زمینه، مورخان، نمونه‌های عجیبی را از جعل احادیث (تحریف) مفاهیم دینی نقل کرده‌اند. این رویکرد، بیشتر در دوران خلفای اموی و عباسی، کاملاً رنگ دینی به خود می‌گیرد. و هر چه که از دربار خلافت بیان می‌شد در لباس شریعت تلقی می‌گردد و حکم وحی منزل الهی را پیدا می‌کند و به عنوان عدل شریعت مطرح می‌شود. این رویکرد در باب تفسیر آیات کریم قرآن هم حالتی متداول و رسمی پیدا نمود و لذا فقه و احادیث دینی به دو جریان تقسیم شدند؛ یک جریان وابسته به دستگاه‌های حکومت بودند و یک جریان هم به اهل بیت علیهم‌السلام و البته متأسفانه چنان دستگاه حکومت جا افتاد که سه مفهوم بیعت، اطاعت و خلافت الهی آنان در ذهن‌ها رسمیت یافت و جعل و تحریف‌های آنان نیز حکم شریعت تلقی شد.

مدرسه‌ی امام صادق علیه السلام

با توجه به مفاهیمی که ارائه شد مسأله‌ی مدرسه‌ی امام صادق علیه السلام از ارج و حرمت خاصی برخوردار می‌گردد و فلسفه‌ی روشنی می‌یابد.

«امام صادق علیه السلام، با گسترش علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن، به شیوه‌هایی غیر از شیوه‌ی عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضة با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت علیه السلام، بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاہت رسمی را، که یک ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می‌آمد، تخطئه می‌کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبی‌اش تهی دست می‌ساخت. در این که حکومت بنی‌امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضة آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق علیه السلام توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست، ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی‌عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی و افری برخوردار بود و به خاطر این که سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود، از نکته‌های دقیق در زمینه‌ی مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیرمستقیم، توجه می‌داشته‌اند» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۹۰).

رمز سخت‌گیری‌های منصور دوانیقی

«تهدیدها و فشارها و سخت‌گیری‌های نامحدود منصور نسبت به فعالیت‌های آموزشی و فقهی امام که در روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله، ناشی از همین توجه و احساس بوده است. و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گرد آوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مقرر حکومت خود، که باز مضمون چندین روایت تاریخی است، از احساس همین نیاز نشأت می‌گرفته است» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۹۰).

اشاره‌ی امام علیه السلام به بی‌نصیبی خلفا از دانش دین

در استراتژی امام صادق علیه السلام، این نکته به طور صریح موجود بود که امام علیه السلام، به یاران خویش و به مردم، فراوان گوش زد می‌کردند که خلفا از مفاهیم دین بی‌نصیب هستند.

«در مذاکرات و آموزش‌های امام علیه السلام به یاران و نزدیکانش، بهره‌گیری از عامل بی‌نصیبی خلفا از دانش به عنوان دلیل بر این که از نظر اسلام، آنان را حق حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می‌شود، یعنی این که امام علیه السلام همان مضمون متعرضانه‌ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً در میان می‌گذارده است» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۹۰).

دعوت امام صادق علیه السلام به پیروی از مکتب اهل‌بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام، در مواقف مختلف و گوناگون دعوت به تبعیت و پیروی از مکتب اهل‌بیت علیهم السلام را مطرح فرموده‌اند، و بر این نکته در گزارش‌های تاریخی، فراوان اشاره گردیده است.

«در حدیثی از آن حضرت علیه السلام، چنین نقل شده است: «نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تتبعون من لا یعذر الناس بجهالة» (کلینی، ۱۹۸۷، ۱۸۶)؛ ماییم که خدا فرمانبری از ما را فرض و لازم ساخته است، در حالی که شما از کسانی تبعیت می‌کنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند. یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نااهل، دچار انحراف گشته به راهی جز راه خدا رفته‌اند، نمی‌توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: (ما به تشخیص خود راه خطا نپیموده‌ایم، این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت ما را به این راه کشانده‌اند)، زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خودکاری خلاف بوده است. پس نمی‌تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کنند» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۹۱).

۳) وجود تشکیلات سیاسی، ایدئولوژیک

«موضوع تشکیلات پنهان در صحنه‌ی زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام، از جمله مهم‌ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول‌ترین و ابهام‌آمیزترین فصول این زندگی‌نامه‌ی پرماجراست. همان‌طور که اشاره شد، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی‌توان و نباید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان علیهم السلام با یکی از یاران نزدیکش، صریحاً به وجود تشکیلات سیاسی، فکری شیعی اعتراف کرده باشد. ... بلکه انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد، و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش در آن باره چیزی پرسید، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوء خلق و یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است. البته از کاوش‌گر تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام، انتظار هم نمی‌توان داشت که بدون مدرک و دلیل قانع‌کننده‌ای وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد، باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهراً ساده‌ای بود که اگر چه نظر بیننده‌ی عادی را جلب نمی‌کند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریان‌های پنهانی بسیاری می‌دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام، مسلم می‌گردد» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۹۶).

باب، وکیل، صاحب سر

سه واژه در زبان امام صادق علیه السلام، باب، وکیل و صاحب سر، وجود عمل تشکیلاتی را مسلم می‌سازد.

«در ارتباطات بسیار پنهانی امام علیه السلام با شیعه، گاه لازم است که اسرار تشکیلاتی غیرمستقیم و وسیله و واسطه‌ها، میان امام و شیعیان مبادله گردد؛ این یک تدبیر کاملاً معقول است. هنگامی که چشم‌ها و گوش‌های

بیگانه، با ولعی هر چه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با امام‌اند، در موسم حج، در زیارت مدینه، در رفت و آمد کاروان‌ها از شهرهای دوردست، هرگونه رابطه‌ای میان امام علیه السلام و افراد، اگر به وسیله‌ی جاسوسان خلیفه کشف شود، می‌تواند سر نخ دنباله‌داری به سوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع خود نیز افراد را به ملایمت و گاه به عتاب از خود دور می‌ساخته است. به سفیان ثوری می‌گوید: «تو مورد تعقیب دستگاهی و در پیرامون ما، جاسوسان خلیفه، هستند، تو را طرد نمی‌کنم، ولی از نزد ما برو» (ابن شهر آشوب، بی‌تا، ۲۴۸).

«برای کسی از شیعیانش که در راه به او برخورد کرده و از روی تقیه، روی از او برگردانیده، از خدا طلب رحمت می‌کند و کسی را که در موقعیتی مشابه با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار داده است» (سید علی خامنه‌ای، بی‌تا، ۱۰۹).

«در چنین مواردی لازم است میان امام علیه السلام و این کسان، که احیاناً به اشاره و فرمان امام علیه السلام، به اطلاع او از راز و گزارش‌شان محتاجند، کسی واسطه باشد؛ این واسطه، باب است. باب، قاعدتاً باید از زبده‌ترین و نزدیک‌ترین یاران امام علیه السلام باشد و نیز از پربارترین آنها از خبر و اطلاع و... باید همان زنبور عسلی باشد که اگر حشرات موزی بدانند در اندرون او چیست، قطعه قطعه‌اش می‌کنند و شهادش را می‌ربایند^۱ و تصادفی نیست که می‌بینیم این باب‌ها، غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسختانه‌ی حکومت قرار گرفته‌اند. یحیی بن ام‌طویل، باب امام سجاد علیه السلام، با آن وضع فجیع کشته می‌شود. جابر بن یزید جعفی، باب امام باقر علیه السلام، جنون تصنعی‌اش را برملا می‌سازد و از کشته شدنش، که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگی‌اش به حاکم کوفه رسیده بود، خبر می‌دهد. محمد بن سنان، باب امام صادق علیه السلام نیز اگر در معرض چنین خطراتی قرار نمی‌داشت (شاید امام علیه السلام که در مواردی به صراحت از او

اظهار رضایت کرده) او را به ظاهر، مورد طرد قرار نمی‌داد» (خامنه‌ای، بی‌تا، ۱۱۱).

«همین سرنوشت در باب وکیل نیز هست. حافظ و مباشر جمع آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام علیه السلام است، بی‌گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کم‌ترین و کوچک‌ترین آنها، نام مؤدیان و نام گیرندگان آن اموال است و این برای دشمنان تشکیلات امام علیه السلام، طعمه‌ی کوچکی نیست. سرنوشت عبرت‌انگیز معلی بن خنیس، وکیل امام صادق علیه السلام در مدینه و اظهار تقیه‌آمیز امام علیه السلام درباره‌ی مفضل بن عمر، وکیل آن حضرت علیه السلام در کوفه، نمونه‌ی روشن و روشن‌گری بر این مدعا است» (همان).

«صاحب سر، مصداق روشنی از واقعیت تشکیلات شیعیان است. شیعه در این طرح، مجموعه‌ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که برگرد محوری عظیم و مرکزی الهام‌بخش و مقدس گردآمده است. از او می‌آموزد و فرمان می‌گیرد، برای او خبر و گزارش می‌آورد، امیدش به او و چشمش به اشاره‌ی او است. حتی جوشش احساسات خود را به توصیه‌ی حکیمانه‌ی او مهار می‌کند» (همان).

نتیجه

نتایج چندی را از این دوره‌ی مهم تاریخی، در حرکت‌های امامان علیهم السلام می‌گیریم.

- ۱) امام سجاده علیه السلام در دوره‌ای پر مخاطره و حساس قرار دارند.
- ۲) انتقال معارف دینی در این دوره، تمرکز اصلی تلاش‌های مکتب امامت است.
- ۳) در این دوره، انحطاط فکری عجیبی به علاوه‌ی رعب و وحشت، سراسر دنیای اسلام را فرا گرفته است.

۴) گشودن مکتب تربیتی و آموزشی فعال در این دوره، یک استراتژی بلند مدت است.

۵) در این دوره معارف جعفری شکوفا شده و به اوج خود می‌رسد.

۶) حرکت امت اسلامی در راستای این معارف، یک رسالت مهم تاریخی است.

منابع و مأخذ

۱) قرآن کریم.

۲) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۱)، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی.

۳) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۵)، عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم السلام، دومین کنگره‌ی جهانی امام رضا علیه السلام.

۴) الحرانی، علی بن الحسین الشعبة (۱۳۶۳)، تحف العقول، مؤسسه النشر الاسلامی.

۵) کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۵۶)، الکافی، ج ۲، تهران، امیرکبیر.

۶) الشاکری، الحاج حسین (۱۴۲۰ هـ)، الامام الحسن علیه السلام، مطبعة ستاره.

۷) اللیثی، سمیرة مختار (۱۳۸۴)، جهاد شیعه در دوره‌ی اول عباسی، نشر شیعه‌شناسی.

۸) مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۷ م)، بحار الانوار، بیروت، دارالعلم.

۹) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (بی‌تا)، پیشوای صادق، تهران، انتشارات سید جمال.

۱۰) ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی (۱۳۷۶ هـ)، مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف، مکتبة الحیدریه.